بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان انّ العباد لن یصلوا الی شاطی بحر العرفان الّا بالانقطاع الصّرف عن کلّ من فی السّموات والارض قدّسوا انفسکم یا اهل الارض لعلّ تصلنّ الی المقام الّذی قدّر اللّه لکم وتدخلنّ فی سرادق جعله اللّه فی سماء البیان مرفوعا جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کأوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیّه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب

را از ظنونات متعلّقه بسبحات جلال و روح را از تعلّق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی اللّه و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شموس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت ربّ العزّة داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز بمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد ناظر بایّام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصّد و منتظر بودند و دعاها و تضرّعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب بعرصهٔ ظهور قدم گذارد و چون

ابواب عنایت مفتوح ... و غمام مکرمت ...

و شمس غیب از افق قدرت ظاهر شد جمیع تکذیب نمودند
و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز جستند چنانچه
تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است حال
قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب
و آمال ایشان چه بود و بقسمی هم اعتراض مینمودند که زبان
و بیان و تقریر و تحریر بر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است
و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه
باعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه
میفرماید یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا
به یستهزؤن و در مقام دیگر میفرماید و همت کل امة برسولهم
لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و همچنین
کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه
نازل شده زیاده از حد احصا و احاطه عباد است و اولو
الافئده و صاحبان بصر را سوره هود کفایت میکند قدری
در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و بفطرت اصلیه تدبر

نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیا و ردّ و تکذیب کلمات
نفی اطلاع یابید شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیه بأماکن
وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال
و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید
اینست نصیب انفس مجرده از مائده منزله قدسیه باقیه اگر
بر ابتلای انبیا و علت و سبب اعتراضات عباد بر
آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع
یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شموس
صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر الله محکم‌تر
و راسخ‌تر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا مجملاً در این
الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار
و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد میآوردند
آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعلست شاید این اذکار
سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علما
و جهال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینان بیفزاید

و از جمله انبیا نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود
و عباد را بوادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را
اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر ان وجود
مبارک وارد میاوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه
مراتب سخریه و استهزا و کنایه که بر انحضرت وارد شد
چنانچه میفرماید و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا
منا فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون و بعد از مدتها
چند مرتبه وعده از نصر باصحاب خود فرمودند بوعده
معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از ان اصحاب معدوده
بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل ان در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد
تا انکه باقی نماند از برای انحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو
نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا انکه بالاخره
ندا رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا از جان
برکشید حال قدری تامل باید که سبب چه بود در اینکه

ان عباد باین قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از
قمیص نفی بخلع اثبات مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعدهای
الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود بسیار تامل باید نمود
تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی کلمات الهی
حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در بین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب
و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت
و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب بهفتصد
سنه او ازید باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذی
الجلال دعوت نمود و چه مقدار بلایا که مثل غیث هاطل بر ان
حضرت بارید تا انکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض
شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید
الکافرین کفرهم الا خسارا و بعد هیکل صالح از رضوان

شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخسر آن
نمودند چنانچه در همهٔ رسائل و کتب مذکور است و بعد زمان
او منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر
و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت
و شوکت صمدانیه از سینای نور بهر جهه ظهور ظاهر شد
و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجرهٔ وفا دعوت
نمود و شنیده شد که فرعون و ملا او چه اعتراضها که نمودند
و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجرهٔ طیبه
وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملا او همت گماشتند که آن
نار سدرهٔ ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود
نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده
نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی
نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علت
حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون
و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت

غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشریعهٔ قرب
باقیه دعوت نمود و صد سنه او از ید امر باوامر الهی و نهی
از مناهی میفرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند بار
غیبت اختیار فرمود با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز
بمدینهٔ احدیه دعوت نمینمود چنانچه میفرماید و الی ثمود
اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره الی
آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهینا
ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب
و هیچ فائده نبخشید تا آنکه بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال
خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را
بنور تقی دعوت فرموده هرچه مبالغه در نصیحت فرمود
جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم
انقطعوا بکلهم الی الله و عرجوا بجناحی الایقان الی مقام جعله
الله عن الادراک مرتفعا و تفصیل آنحضرت مشهور است که
چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروختند

او رادت العزه برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله و قد جائکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذبا
فعلیه کذبه و ان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم ان
الله لا یهدی من هو مسرف کذاب و بالاخره امر بجائی کشید
که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی
القوم الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمائید
که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقیقی که در امکان
از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و
انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت با آنکه جمیع
انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند بنبی بعد و
علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب
مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیه و ذکر
علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم روی دهد که
جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدی

نمایند چنانچه میفرماید افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم
ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که
آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
شما تکبر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب
نمودید و گروهی را میکشتید آخر تأمل فرمائید که سبب این
افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک
مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج
الهیه کامل و تمام نبود و لهذا سبب اعتراض عباد شد این
کفری است صراح لاجل آنکه این نهایت از فیض فیاض دور است
و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند
برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه وافیه عطا نفرماید و مع ذلک
خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود
سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه
فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت

بحبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع مینمودند
چنانچه همهٔ انبیا باذن و اجازهٔ علمای عصر سلسبیل شهادت را
نوشیدند و باعلی افق عزّت پرواز نمودند چه ظلمها که از رؤسای
عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد
و باین ایّام محدودهٔ فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند
چنانچه چشم را از مشاهدهٔ انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند
و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود محروم ساختند
اینست که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده
چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
تشهدون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحقّ
بالباطل و تکتمون الحقّ و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید
قل یا اهل الکتاب لم تصدّون عن سبیل الله و این معلوم است
که اهل کتاب که صدّ نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای
آن عهد بوده‌اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است
و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف الله

از مقام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه
مگر از نفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند
و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هرچه از علمای
خود شنیده‌اند همان را تأسّی مینمایند لهذا غیر از اعراض
امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است
نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر
شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده
و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی
محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه
ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود
که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول
ضعیفهٔ آنها موافق نمی‌آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیّه
از ایشان در عالم ظهور بظهور می‌آمد و در همهٔ اوقات سبب صدّ
عباد و منع ایشان از شاطئ بحر احدیّه علمای عصر بوده‌اند که
زمام آن قوم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی نظر

یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروّج و مکمّل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری
که خود را مسیح الله میخواند حکم طلاق و سبت را که از
حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز
ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات
مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیّه و مطالع نور ازلیّه
بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیّه شیطانیّه
و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل
مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر
خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح
الایمان و عذّبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از
عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم
ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم
چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند
بلقاء الله فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لا یزال

منتظرون پس قدری بدیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربّانی
و انفس کلمات تامّه صمدانیّه تعقّل فرمایید تا جمیع اسرار حکمت
روحانیّه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال
ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از
عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلاً بیاناتیکه طلعات
جمال حق در علامات ظهور بعد فرموده اند آن بیانات را ادراک
ننموده اند و بحقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد بر افراختند
و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تأویل کلمات
حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء
معنویّه را جز سامعه اهل بقا نشنود هرگز قبطی ظلم از شراب
سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی
اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما یعلم تأویله الّا الله و الرّاسخون
فی العلم مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر
شدند و علم را از منبع او اخذ ننمودند مثلاً چون ایّام موسی
گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع

روزی جمال عیسی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمود
و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میاید دیگری
تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را گفته‌ام و این دو
عبارت فی الحقیقه یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله
تشهدون و اگر بدیدهٔ بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه
در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم
که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را
هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در انفس ایشان
و در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا
که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب
هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از اینجهت است که خود عیسی فرمود
من میروم و مراجعت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی

... ی هم چنین بعضیات آثار تا لایقه مسابقت شد و از حیوة
لطیفهٔ رقیقهٔ جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و در
کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیا بدایع نغمات حجاز
در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود
مذکور گشت و حال هم بتغنیات خوش عراقی نظر بخواهش
آنجناب در این اوراق مجدداً ذکر مینمائیم که شاید تشنگان
صحراهای بعد را ببحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان
بیابانهای هجر را بقرار انجام قرب و وصال رساند تا غمام
ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان
طالع گردد و علی الله التکلان و به استعین لعل یجری من هذا القلم
ما یحیی به افئدة الناس لیقومن الکل عن مراقد غفلتهم و یسمعن
اطوار ورقات الفردوس من شجر کان فی الروضة الاحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مغروسا و یرد علی العلم معلوما
و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را
سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله جریان برحسب ظاهر یافت

ذی الجلال که در دوار استقلال بعد او جاری شده فائز شوند بی
آنکه جزائی و مزدی طلب نمائیم انّما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم
جزاءً و لا شکوراً و این طعامیست که ارواح و افئدهٔ منیره
باو حیات باقیه یابند و این همان مائده است که می‌فرماید ربّنا
انزل علینا مائدةً من السّماء و این مائده هرگز از اهلش
مقطوع نشود و نفاد نجوید و در کلّ حین از شجرهٔ فضل مثمر شود
و از سموات رحمت و عدل نازل شود چنانچه فرموده است
مثلاً کلمةً طیّبةً کشجرةٍ طیّبةٍ اصلها ثابت و فرعها فی السّماء تؤتی
اکلها کلّ حین حیف است که انسان از این عطیّهٔ لطیفه خود را منع نماید
و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس
قدر این مائدهٔ معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعهٔ
آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح
پژمرده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من جهدی
باید تا ایّام باقیست از کوب باقی چشیم تا نسیم جان
از مصر جانان نوزد و چشمه‌های تبیان در جسم ما

بر کلّ حسینی آید صحیح و صادق است و الرقعه سو و که بحدود اسمی
و رسمی غیر محدود ایشان هم صادق است چنانچه می‌بینی با اینکه یک شئ آمد
با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می‌شود گردد
غیر آن نمی‌شود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق
و اتّحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن
مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی
و واقف گردی و جواب مسئلهٔ خود را در موسوم نمودن آن جمال
ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی تماماً بیابی و بعد اصحاب
و تلامید آنحضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور
چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این
سؤال را از آن طلعت بی‌مثال نمودند و آنحضرت در هر مقام
علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و این
مظلوم یکفقره از آن ذکر می‌نمائیم و نعمتهای مکنونهٔ مستورهٔ مخزونه
لوجه الله بر عباد الله مبذول میدارم تا هیاکل فانیه از اثمار

و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند آید وقتیکه عندلیبان جنان از گلستان قدسی باشیانهای الهی پرواز نمایند دیگر نغمهٔ بلبل نشنوی و نه جمال گل ببینی پس تا حمامهٔ ازلی در شور و تغنّی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن اینست نصیحت این عبد آنجناب و احبّای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انّ الله کان غنیّاً عنه و عمّا یشاهد و یری و اینست نغمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل با لحان جلیل در علایم ظهور بعد فرموده در سفر اوّل که منسوب بمتّی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و للوقت من بعد ضیق تلک الایّام تظلم الشّمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب تتساقط من السّماء و قوّات الارض ترتجّ حینئذ یظهر علامات ابن الانسان فی السّماء و ینوح کلّ قبائل الارض و یرون ابن الانسان آتیاً علی سحاب السّماء مع قوّاة و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السّافور العظیم انتهی ترجمهٔ آن بفارسی

اینست که بعد از تنگی و اضطراب که بعد مردم را احاطه مینماید از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور باز میماند و ستاره‌های سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در اینوقت ظاهر میگردد نشانهای پسر انسان در آسمان یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از عرصهٔ غیب بعالم شهود میآید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله‌ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه مینمایند و میبینند خلایق آن جمال احدیّه را که میآید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوّت و بزرگی و بخششی بزرگ و میفرستد ملائکه‌های خود را با صدای صافور عظیم انتهی و در اسفار ثلثهٔ دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیّه تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرّض ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون بمعانی این بیانات و مقصود مودعهٔ در این کلمات پی نبردند و بظاهر آن متمسّک شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمّدیّه و از سحاب فضل

و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود و از این راهست که
اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان
که طلعت موعود با همه علامتها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه
در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این
دین و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان و چنان
اعتقاد کرده اند که اگر نفسی باسم موعود مبعوث شود بجمیع علامات مذکوره
و برخلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول
ننمایند بلکه بتکفیر نمایند و استهزا کنند چنانچه در ظهور شمس محمدیه
مشهود شد حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع
ناس از عدم بلوغ بآن از غایه قصوی و سدره منتهی محجوب شده اند
از ظهورات احدیه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البته
بانوار شمس هدایت مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف
میگشتند حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر
مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن بجمیع تلویحات
کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند

احدیه ممنوع شدند و جهال الطایفه هم بمسلک علمای خود
از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در
ظهور شمس احدیه چنین علاماتی که مذکور شد بظهور نرسید
اینست که قرنها گذشت و عهدها بآخر رسید و انجم هر روح
بمقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر از نفس روحانی
در صور الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت
بارض هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه
در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود بوجود آید
تا نصرت نمایند و مالها در راهش انفاق کنند و جانها
در سبیلش ایثار چنانچه امم دیگر هم بهمین ظنونات از کوثر معانی
رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و بخیال خود
مشغول اند و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل هست
که میفرماید السماء و الارض تزولان و لکن کلامی لایزول
که معنی آن بفارسی اینست که آسمان و زمین ممکن است
که زایل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زایل نمیشود و

و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همهٔ این ظهورات
علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته
و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند بظن متمسک جسته از عروة
الوثقای محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا
بعلم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم
نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوابی برای نان یافته اند و در
ظهور مظهر علم جز انفاق جان چیزی نیافته اند لهذا از این
گریزانند و بآن متمسک و با اینکه حکم الهی را یک میدانند
از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محل امری ظاهر و نفس
بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز هوی الهی نجویند و بغیر از خطا
سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول مطلوب دانسته
اند و کبر و غرور را غایت بلوغ محبوب شمرده اند تزویرات
نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی داشته اند از تسلیم و رضا گذشته
اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده اند و بتمام قوت و قدرت
حفظ این مراتب را می نمایند که مبادا نقصی در شأن و شوکت راه یابد و یا

تا از همین کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از
مصباح احدیه که محل تجلی ذاتست محجوب نگردند قوله
من بعد ضیق تلک الایام یعنی وقتیکه ناس در سختی
و تنگی مبتلا شوند و این در وقتیست که آثار شمس حقیقت و
اثمار سدرهٔ علم و حکمت از میان مردم زائل شود و زمام
ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که
مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم بظن تبدیل
گردد و هدایت بشقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهده
میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی افتاده و بهر
نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود
جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی
و نفس غالب شده که سراجهای عقل و فؤاد را در قلوب خاموش
نموده با اینکه ابواب علم الهی بمفاتیح قدرت ربانی مفتوح
گشته و جواهر وجود ممکنات بنور علمی و فیوضات قدسی
منور و مهتدی گشته بقسمی که در هر شیء بابی از علم باز گشته

خلقی در عزت بهم رسد و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن
شود ملاحظه میکند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد
افتاده اند حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب
مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید
نمیداند نزد کدام رود و از که جویا شود از غایت اینکه
رایها مختلف و سبیلها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرایط
هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که
صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را
فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه
مذکور شد و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار
دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال اگر مقصود از
این ضیق را هیچ ادراک نمایند که عالم ضیق بهم رساند و یا امورات دیگر
که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
شرط ظهور نساخته چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود

از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است
که در ایام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند
و ندانند بچه توجه نمایند چنانچه مذکور شد کذلک نعلمک
من تأویل الاحادیث و نلقی علیک من اسرار الحکمة لتطلع بما
هو المقصود و تکون من الذین هم شربوا من کأس العلم و
العرفان و قوله تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب
تتساقط من السماء مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا
مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه
میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در هر
مقام بمناسبت آن مقام معنیی اراده میفرمایند مثلا یک معنی از شمس
شمسهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات
ابلاغ فیض میفرمایند و این شموس حقیقت مظاهر کلیه الهیه هستند
در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری تربیت
اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن
و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی

اسماء و صفات چنانچه شنیده اید و شنوید نیست مگر برای
ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لایزال مقدس
بوده اند از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جواهر
اسرار اباحت قدسشان راهی نه و لطائف صفاتشان را
در ملکوت عزشان سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف
صفاته بغیره و اعظم او یوصف اولیائه بغیر انفسهم فتعالی
عما یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون و اطلاق
شموس بر این انوار مجرده در کلمات اهل عصمت
بسیار شده از آنجمله در دعای ندبه میفرماید این الشموس
الطالعة این الاقمار المنیرة این الانجم الزاهرة پس
معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیا
و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم
غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود
از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد
موجود نشوند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اکثر

باعانت اوست و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق
تجرید و گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از
عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود اینست که در حین
اشراق این شموس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری
میگردد و ابحر احسان بموج میآید و سحاب فضل مرتفع میشود
و نسمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این
شمسهای الهی و نارهای معنویست که حرارت محبت الهی
در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح
مجرده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه
مبذول میگردد و فی الحقیقة این شمس ظاهری یک آیه از تجلی
آن شمس معنویست و آن شمسی است که از برای او مقابلی
و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمیشود و کل بوجود او قائمند و از
او ظاهر و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن
امره رجعت و منها بدئت الممکنات و الی کنائز حکمها عادت
و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند بعضی از

در ظهور شمس اخری بضیای او منور گشتند لهذا مقبول
و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها
جاریست اگرچه بظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب
از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت
و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن
و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان در باره او صادق
و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این بر هر
ذی بصری مشهود است که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق
شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد
طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود
و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علو و شهرت و معروفیت
مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلمند بین عباد و اگر حاکی
از شمس الهی باشند از شموس عالیه محسوبند و الا از شموس
سجین چنانچه میفرماید الشمس و القمر بحسبان و معنی شمس و قمر

هم که در آیه مذکوره هست البته شنیده اید احتیاج بذکر
نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در
اقبال باطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و بحسبان
راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک
شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم
و از ظل نفی فرار نموده در ظل اثبات در آئیم و از نار
حسبان آزاد شده بنور جمال حضرت منان منور گردیم والسلام
کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان
حکمة الله لمن المحبرین و در مقامی مقصود از اطلاق
شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از اختفای جمال
محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر است چنانچه احادیث
و اخبار مشعر بر آنست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه
در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده چنانچه از انوار
مشرقه از شمس محمدیه مأثور است که بر جمیع انبیا در هر

عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر باقتضای
وقت بقسمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر ظهور بعد
آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه و اضحه ثابته در ظهور
قبل منسوخ میشود لهذا تلویحا باسم شمس و قمر ذکر نموده اند
لیبلوکم ایکم احسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم
و صلوة شده چنانچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور
و لیکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف
وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون
صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس
باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت مطلوبست لهذا بنور
که قمر باشد معبّر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر بقطره از بحر معانی
موفق نشده و بجذوه از نار سدره حکمت ربانی فائز نگشته
بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب آنچه
فرموده اید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است
و لیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا

طلب نمود ذکر شد که خاتم انبیا و سید اصفیا دین مرتفع
فرقان را تشبیه بسما فرموده اند بعلت علو و رفعت و عظمت
و احاطه آن بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره دو رکن
اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده و همچنین
در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام
سماء و الصوم شمسها و الصلوة قمرها باری اینست مقصود از
تلویحات کلمات مظاهر الهی پس اطلاق شمس و قمر در این آیات
بر این مقامات مذکوره بآیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت
شد اینست که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم
ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که
مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جز ابرار را از این
کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من
کأس کان مزاجها کافورا و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس
علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل
آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی میشدند تاریک

نفسی بالنفس الهیه فائز شوی و بقدم جهد هر گران مراحل
طی نشود مقصود حاصل نیاید و السلام علی من اتبع
الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی شاطئ العرفان
باسم الله موقوفاً اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید فلا اقسم
برب المشارق و المغارب زیرا که از برای هر شمسی از
این شموس مذکوره محل اشراق و غروبست و چون
علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند
که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه
یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته
اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محلی طالع میشود و محلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب
ذکر شده اینست مراتب علم عباد و با وجود این بجواهر حکم
و لطایف حکمت چه جهلها و عیبها که نسبت میدهند و
همچنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابهه تفطر سما

میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمائید
که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند یا
از مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته
معانی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا
و گرفتار نمیشدند بلی چون علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند
لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
و هنوز مشعر نشده اند که علامات کل ظاهر شد و شمس موعود
از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و
معارف قبل تاریک شد و غروب نمود حال بچشم علم الیقین این
و جناحی عین الیقین بصراط حق الیقین قدم گذار قل الله ثم
ذرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که میفرماید
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای
برادر من قدم روح بردار تا بادیه‌های بعیده بعد و
هجر را آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل درآئی و در

لطیفهٔ رقیقه وارد میشود و با کمال قدرت حضرت مبشر میفرمایند و بآن نبأ
غلبه تجلی میفرمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام
رحمت آن سما بر قلوب بکلیه خیسان گردیده مبذول داشت تبدیل
شد اراضی این قلوب بارض معرفت و حکمت و چه ریاحین
توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق
علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان
تبدیل نمیشد چگونه نفوسی که حرفی تعلیم نگرفته اند و معلّم ندیده اند
و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته اند بکلمات و معارفی تکلّم
مینمایند که احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم
سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته اند
اینست که میفرمایند العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این
نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از
افکار محجوبه کدره احداث شده و انرا گاهی از هم سرقت
مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند ایکاش صدرهای عباد
از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و مقدس

که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نمائید که میفرماید
اذا السماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع
میشود و بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم
بخدا اگر درست ملاحظه شود و انفطار این سماء اعظم است از
انفطار سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید دینی که سالها
مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند
و باحکام مشرقه آن مدتها تربیت یافته و از آباء و اجداد
جز ذکر آن نشنیده بقسمی که چشمها جز نفوذ امرش را
ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع ننموده
بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما
که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده اند از
انفطار سماء و دیگر زحمت و مرارت انقطاعات را ملاحظه
نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض آن
حدود الله میفرمایند با آنهمه ایذا که بر آن وجودهای مبارکه

مستعد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار
حکمت لدنی فائز گشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه
وجود تبدیل نشود چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
جواهر هویه میشود اینست که میفرماید یوم تبدل الارض
غیر الارض و از نفحات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره
هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون و دیگر
معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما
یشرکون مضمون آن اینست که همهٔ زمین اخذ شده در دست
اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده در دست راست
اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست
که مردم ادراک نموده اند چه حسن بر آن مترتب میشود و
این مسلمست که حق بیچ دستی که مرئی شود ببصر ظاهره و
این امورات شود منسوب بذات نیست بلکه کفریست
محض و افکیست صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی منظور

امر او هستند که در قیامت باین امر مأمور میشوند اینهم نهایت
بعید است و بیفائده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم
و از سموات سموات ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه
ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود بقبضهٔ قدرت
و اقتدار قبض نمود و ارض منیعهٔ تازه در قلوب عباد مبسوط
فرمود و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از صدر
منیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان بامر
الله مرتفع گشت و شمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزئین
یافت اینست اسرار کلمات که بی‌حجاب کشف و ظاهر گشته
تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون و وهم
و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی
و مصباح جدید علم و یقین در مشکوة قلب و دل برافروزی
و از جمیع اینکلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر
امریه ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور

اعراض نمودند این فقره نبود مگر برای امتحان عباد والا آن
سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر
هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی
سلب ننماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث
برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون اینها از انبیای
اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد
و همهٔ این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را توجه
بهمان جهت امر میفرمودند و نسبت همهٔ اراضی هم با آن سلطان
حقیقی یکیست مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص
بامری دهد چنانچه میفرماید و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا
فثم وجه الله با وجود تحقق این امور چه را تبدیل شد که سبب
جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است
واقع نمیشود مگر برای آنکه کل بمحک امتحان الله در آیند تا صادق
و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف

شد تا معلوم شود اراضی قلوب طیبه از غیره از اراضی جرزهٔ
فانیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در
کتب مسطور است و همچنین آیهٔ قبله را ملاحظه فرمائید که
بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا بیثرب رو به
بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود
بعضی سخنهای ناشایسته بزبان راندند که ذکرش شایستهٔ
این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آنحضرت
بسیار مکدر شدند و ملحوظ تفکر و تحیر در سما نظر میفرمودند بعد
جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب
وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت
با جمعی اصحاب بفریضهٔ ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز
بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد فول وجهک
شطر المسجد الحرام و در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس
انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را بر هم زده

ناسخ میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الّا لنعلم من
یتّبع الرّسول ممّن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن اینست ما
نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدّس
باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه
میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت نمی کند و صلوة را
باطل نموده فرار مینماید حمر مستنفرة فرّت من قسورة
اگر قدری تأمّل رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار از حجاب مشاهده
فرمائید و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس
از قفس نفس و هوی والّا آن سلطان حقیقی لم یزل بذات
خود غنی بوده از معرفت موجودات و لا یزال بکینونت خود
مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او
جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه
هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید ولیکن چون مقصود
امتیاز حق از باطل و شمس از ظلّ است این است که در کل

حین امتحانهای منزله از جانب رب العزه چون غیث
هاطل جاریست اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان
تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود بقسمی که از افعال
و اقوالیکه مخالف نفس و هوی است محتجب نمی مانند و همه
حجبات را بنار سدرهٔ عرفان محترق نمایند و بر عرش
سکون و اطمینان مستریح شوند مثلا موسی بن عمران که یکی
انبیای معظم و صاحب کتاب بود در اوّل امر قبل از بعثت
روزی در سوق میگذشت دو نفر با یکدیگر معارضه مینمودند
یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آنحضرت او را
اعانت نموده مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور
و ذکر تفصیل باعث تعویق و تعطیل مقصود میشود و انخبر در مدینه
اشتهار یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه نص
کتابست تا آنکه بخبر ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک متخبر شد
و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب
اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که در برّیه سینا

باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لاشرقیه
ولاغربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار
موقده ربانی استماع فرمود و مامور بهدایت نفس
فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی نجات داده
بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل
انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدارالسلام
قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود
بانچه مامور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
اینکه رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض
نمود و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین
قال فعلتها اذا و انا من الضالین ففررت منکم لما خفتکم فوهب
لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین حال تفکر در فتنه‌های الهی
و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس
و خود هم اقرار بر ظلم مینماید چنانچه در آیه مذکور است

وسمی بسمه او اقل هم برحسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده یکمرتبه او را از ما بین
عباد برگزیده و بامر هدایت کبری مامور فرمود و حال
آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل
ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که
سبب وحشت قلوب شود و علت احتراز نفوس گردد
و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از
عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از
آیه مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین
کلمه زبان گشود یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا که
ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم
از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن
میگدازد و ارکان میلرزد و این اضطراب و حزن نبود
مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقاوت آخر تفکر نمائید
که مریم چه جواب بامردم میگفت طفلی که پدر او معین نباشد

چگونه میتوان بمردم معیّن نمود که این از روح القدس است
این بود که آن مخدّرهٔ بقا آن طفل را برداشته بمنزل مراجعت
فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان
ابوک امرء سوء و ما کانت امّک بغیّا مضمون آن اینست
که ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار
حال ناظر باین فتنهٔ کبری و امتحان اعظم شوید و از همه
گذشته همان جوهر روح که در میان قوم بنسبت بی پدری
معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر
کلّ اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر
امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان
ایجاد ظاهر میشود چون براین جواهر اسرار مطّلع شوی
مقصود آن نگار اطّلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیک با
اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او
مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او
ملاحظه گردد در افعال او بنظر آید اینست که این افعال و اقوال

در ظاهر نقمت‌اند برای فجّار و در باطن رحمت‌اند برای ابرار اگر بدیدهٔ
قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیّت با امور ظاهره
از ملکوت قدرت یکی مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد
چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند
نمود قسم بمربّی وجود و منزل کلمات که در حین بی تکلّم حکم بر کفر و
امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخهٔ روح
القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد
هزار خروش برآری بگوشش احدی نرود که بی پدری مبعوث
برسالت گشته و یا قاتلی از شجرهٔ نار انّی انا الله آورده چشم
انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که
مظهر جمیع این امور و نتیجهٔ همه الیوم ظاهر است با آنکه امثال این
امور در این ظهور واقع نشده باوجود این متمسّک بظنونات نفس
مردوده شده چه نسبتها که داده‌اند و چه بلایا که وارد آورده‌اند
اند که در ابداع شبه آن ظهور ننماید الله اکبر بیان که باین

مسک نموده و خفاشش در مقابل آفتاب مقر گزیده و مردگانرا
بنفحه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلانرا بر صدر
علم منزل داده و ظالمانرا بر فراز عدل محل معین نموده
و عالم هستی بجمیع این عنایات حامله گشته تا کی آثار این
عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان
از پا افتاده را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای
بعد و نیستی را بسرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند
و در ارض قلوب که این حبهای قدس انبات نماید و از
ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکفد باری
نیران سدره عشق در سینای حب مشتعل شده که بآبهای
بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد و عطش این حوت را بحور
ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقر نگزیند
پس ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب بدهن حکمت
برافروز و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه آنرا
خاموش نکند و از نور باز ندارد و کذلک نورنا افق

مقام رسیده اینکه روحانی از صبح صمدانی مرور نموده و صبای
صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزیده و اشارتش
جانرا بشارت تازه بخشیده و روح را فتوحی بی اندازه
بساط جدیدی مبسوط نموده و ارمغان بیشمار بیکران از آن
یار بی نشان آورده که خلعت ذکر از قد لطیفش بسی قاصر است
و رداء بیان از قامت غیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف
مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای
شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و
رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم مینماید و گلهای
رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری
تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق میبخشد
و دقایق رموز و رقایق آنرا در صدر عشاق ودیعه میگذارد
بقسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس غبطه
حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی
عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جعل قصد نافه

سماء البیان من انوار شموس الحکمة و العرفان لیطمئن بها
قلبک و تکون من الذین طاروا باجنحة الایقان فی
هواء محبة ربهم الرحمن و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان
فی السماء میفرماید بعد از کسوف شمس معارف الهیه و سقوط
نجوم احکام ثابته و خسوف قمر علم که مربی عباد است و
انعدام اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح
ظاهر میشود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از
سماء سماء ظاهر است که قرب ظهور آن فلک سموات
معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان
نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را
بظهور آن نیر اعظم و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر
میشود که مبشر است اهل ارض را بان فجر اقوم اکرم و این دو
علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی
ظاهر گشته چنانچه شنیده اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از
ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید و کهنه را خواست اخبار

داد بر طلوع نجمی در سماء و همچنین نجمی در ارض ظاهر شد
مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
کلیم الله بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی
در سماء طالع شده که دال است بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم تو
بر دست اوست و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی
اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود و اطمینان میداد چنانچه
در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله
کتابی میشود و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات و اقصص قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیان هم که میشود نیست
مگر از کمال حب بآنجناب که شاید جمعی فقرای ارض به
شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد
گردند و یا تشنگان بحرف بسلسبیل حکمت واصل آیند
والا این عبد اشتغال باین مقالات را ذنبی عظیم میدانم
و عصیانی کبیر میشمرم و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر
از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء باشد

ان نجم آمدند تا داخل شدند شهری که مقر سلطنت هیرودس
بود و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضهٔ تصرف او بود
وکانوا قائلين اين هو المولود ملك اليهود لانا قد راينا نجمه
في المشرق و وافينا لنسجد له و بعد از تفحص معلوم نمودند که
در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد این علامت در سماء
ظاهره و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد
ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آن
حضرت چنانچه میفرماید ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من
الله و سیدا و حصورا مقصود از کلمه حضرت عیسی است که
یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح سماوی هم مسطور است
کان یوحنا یکرز فی بریة یهودا قائلا توبوا فقد اقترب ملکوت
السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور
جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد و آثار باطنه که
مردم را در ارض بشارت میدادند بظهور آن شمس هویه
چهار نفر بودند و احمد ابجد واحد چنانچه روزبه که موسوم

بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و در زمان وفات
هر یک میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد تا نوبت
بچهارم رسید و او در حین موت فرمود ای روزبه بعد از
تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی اشراق مینماید
و بشارت باد ترا بلقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع
منیع و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره دادند
و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله
تربتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک
از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهره و سماء
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است
ظاهر میشود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهوری برای
تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویه و قمر
احدیه و قوله فینوح کل قبائل الارض و یرون ابن الانسان
آتیا علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر تلویح این بیان
این است یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهت فقدان

شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده میشود که طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل میشود در حالتیکه برابر سوار است یعنی آن جمال الهی از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطون امهات ظاهر میشوند و لکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند و لیکن بر رفرف معانی متکاند و در حینیکه در میان عباد مشی مینمایند در هواهای قرب طائرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر بمعارج احدیه پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند بر عرش لایشغله شأن عن شأن واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن ساکن از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث میشوند اینست

که میفرماید از آسمان نازل میشود و لفظ سماء در بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود مثلاً سماء امر و سماء مشیت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن و در هر مقام از لفظ سماء معنیی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین کاؤس ازلیه احدی ادراک ننماید مثلاً میفرماید و فی السماء رزقکم و ما توعدون و حال آنکه رزق از ارض انبات میشود و همچنین الاسماء تنزل من السماء با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر میشود اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمهٔ جامعه ربوبیه را در هر ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی و لیکن تا حجبات علمیه را که مصطلح بین عباد است بنار انقطاع نسوزانی بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بدو قسم منقسم است علم الهی و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات نفس ظلمانی باهر معلم آن حضرت باری و معلم

این وسایط و [illegible] نفسانی بیان آن [illegible] علم [illegible]
بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجر صبر و شوق و عرفان
و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رایحه این
علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نشود
این شجر جز بغی و فحشا ثمری نیاورده و جز غل و بغضا حاصلی
نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش نار مهلک فنعم ما قال
تمسک باذیال الهوی واخلع الحیا وخل سبیل الناسکین وان جلوا
پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را
از همه تعلقات مقدس فرمود تا محل ادراک الهامات
غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربانی گردد اینست که میفرماید
السالک فی النهج البیضاء والرکن الحمراء لن یصل الی مقام
وطنه الا بالکف الصفر عما فی ایدی الناس این است
شرط سالک درست تفکر و تعقل فرموده تا بحجاب مقصود
کتاب واقف شوی باری از مطلب دور ماندیم اگرچه

همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بجدا آنچه میخواهم اختصار نمایم
و بقلیل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود
این چه قدر از لئالی منثور که ناسفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که
احدی مس آنها ننموده لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان و با
همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب
مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست
بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار
بیان بشنود و بیابد پس از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود
از سماء در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و آنکه میفرماید
با ابر و غمام نازل میشود مقصود از این امور نیست که مخالف
نفس و هوای ناس است چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره افکلما
جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا
تقتلون مثلا از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرایع و ارتفاع
قواعد و رسوم عادیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از

که مستور میشود بعضی از جانب حق ... باید و اظهار شبهه نما

بر کل من علی الارض و علت خلق موجودات آن وجود است

چنانکه فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و مع ذلک

باین قسمها مبتلا بامور جسدیه بشود چنانچه شنیده اید از

ابتلای حضرت نبی و اصحاب او از فقر و امراض و ذلت چنانچه

سرهای اصحاب ایشان را در شهرها بهدیه میفرستادند و

ایشان را منع مینمودند از انچه بان مامور بودند و هر کدام

در دست اعدای دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان

وارد می آوردند انچه اراده مینمودند و این معلوم است

که تغیرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان

غمامهٔ تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت

آن شمس الهی که از مشرق هویه اشراق فرموده زیرا که سالها

عباد بر تقلید آبا و اجداد باقی هستند و بآداب طریقی

که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته اند اگر بشنوند و

یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع

علما و همچنین ظهور انجمال ازلی بر جسد و ذات بشریه از اکل

و شرب و فقر و غنا و عزت و ذلت و نوم و یقظه و امثال

ان از این چیزهائیستکه مردم را بشبهه میاندازد و منع مینماید

همهٔ این حجبات بغمام تعبیر شده و اینست ان غمامیکه سموات

علم و عرفان کل من فی الارض بان شکافته و شق میگردد

چنانچه میفرماید یوم تشقق السماء بالغمام و همچنانکه غمام ابصار

ناس را منع مینماید از مشاهدهٔ شمس ظاهری همین قسم هم این

شئونات مذکوره مردم را منع مینماید از ادراک آن شمس

حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا

ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل

الیه ملک فیکون معه نذیرا امثال اینکه ملاحظه میشد از انبیا

فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عنصری

جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکانیه چون

این مراتب از ان هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحرای

شک و ریب بیابانهای وهم و تحیر متحیر میماندند

اموراتی را بالوبحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده اند
تا جمیع ناس اطلاع یابند و در انروز خود را از بحر الجود فیوضات
محروم ننمایند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این
مضمونات در قران هم نازل شده و چنانچه میفرماید هل
ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و علمای ظاهر
بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند
گرفته اند و مضمون آن اینست ایا انتظار میکشند مگر اینکه بیاید
انها را خدا در سایه از ابر و حال انکه این مضمون در اکثر
کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور
بعد ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید
یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم که
مضمون آن اینست روزی که میاید آسمان بدودی آشکار
و فرو میگیرد مردم را و اینست عذاب الیم و همین امورات را
که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت باری
الفره محک و میزان قرار داده و بانها امتحان میفرماید عباد

حدودات بشریه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن
حدودات شرعیه که در قرنهای متواتره با آن تربیت یافته اند
و مخالف و منکر انرا کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را
از میان بر دارد البته این امور حجاب و غمام است از برای
انهائیکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت
نیاشامیده و بمجرد استماع این امور چنان محتجب از ادراک
شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند
و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از
قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود
تا باعانت غیبی ازین حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربانی
از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم
و اگر هم حجت بخواهیم بیک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا
بمنبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم
صرفست فائز گردیم نه انکه هر روز بخیالی اعتراض نمائیم
و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود اینکه از قبل این

خود را و غیر میدید بسعید را از شقی و معرض را از مقبل چنانچه
مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیه و انعدام
اعلام محدوده را بدخان در آیهٔ مذکوره تعبیر فرموده و
کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همهٔ ناس را
و عذاب الیمیست برای آنها که هرچه بخواهند رفع آن نمایند
قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی جدید معذب‌اند
زیرا که هرچه می‌شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی
در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری
جدید در قلوبشان مشتعل میشود و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت
و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز بعنایت الهی محکم‌تر
و راسخ‌تر میشوند اضطرابی تازه در نفوسشان ظاهر میگردد
و در این ایام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صد هزار
جان بدل و جان رایگان در ره دوست نثار مینماید ملاقات
نمایند از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند

بسبّ و لعن مشغول میشوند چنانچه میفرماید اذا لقوکم قالوا
آمنّا و اذا خلوا عضّوا علیکم الانامل من الغیظ قل موتوا
بغیظکم انّ الله علیم بذات الصّدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبهٔ
سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری
اگر علما چون این آیات را ادراک نموده‌اند و از مقصود
قیامت واقف نشده‌اند لهذا جمیع را بالقیامت موهومه
من حیث لایشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است
که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب
که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان بعنایت
رحمن واصل میگردند کذلک نغنّ علیک حمامة البقاء
علی افنان سدرة البهآء لعلّ تکوننّ فی مناهج العلم و الحکمة
باذن الله سالکاً و قوله یرسل ملائکته الی آخر القول مقصود
از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوّت روحانیه صفات
بشریه را بنار محبت الهی سوختند و بصفات عالین و کرّوبین

امم عیسی بآنمعانی نرسیدند و اعلامات بر حسب ظاهر
چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا
بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال ننمودند و از جمیع
فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و ابداً
ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه
در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر کرا یارای
انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متقی تفصیل میشود مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات
که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با
عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر
که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار
باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب بمقامی اخذ
میکند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد برد و قبول
و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری

متصف گشتند چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین
میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از ذکر
خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یک مقام دلالت بر عدم
وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت
احمر است و بعد بمستمع میفرماید آیا کبریت احمر دیده ملتفت
شوید باین تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت میکند بر عدم
وجود مؤمن این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از
این خلق بی انصاف که رائحهٔ ایمان نشنیده اند مع ذلک
کسانیرا که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت بکفر میدهند
باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک
و مقدس گشتند و متخلق باخلاق روحانیین و متصف باوصاف
مقدسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق
گشته باری اینست معنی این کلمات که هر فقره آن بآیات
واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون

باوراق خود معنی و بیان نموده اند بعد از خود و جمیع
ناس را از عنایات فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور
نمودند با اینکه خود مذعن و معترفند بحدیث مشهور که میفرماید
حدیثنا صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید ان امرنا
صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل
او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلّم است نزد خود ایشان
که هیچیک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست و دو قسم
اول که واضحست و اما ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم
نماندند و در ظهور محک الهی جز غش چیزی از ایشان بظهور
نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمای
در مسائل شرعیه بشئونات ظن و شک متمسکند چگونه در غوامض
مسائل اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیه ادعای
علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور
قائمست هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحهٔ معانی احادیث را
ابداً ادراک ننموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر

با آنحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا
با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با
جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و
منذر باشند برای عباد چنانچه رب العزة از لسان
ایشان خبر داده لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا
که مضمون آن اینست چرا فرستاده نشد با محمد ملکی
پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را اینست
که در همه اعهاد و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات
درمیان مردم بوده و همیشه ایام مشغول بزخارف قول
میشدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد
و امثالها عارض نمیشد مگر آنکه تمسک بعلمای عصر میجستند در
تصدیق و تکذیب این جواهر مجرده و هیاکل الهیه و ایشانهم
نظر باستغراق در شئونات نفسیه و اشتغال بامورات
دنیه فانیه این شموس باقیه را مخالف علم و ادراک و
معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات الهیه
و احادیث و اخبار حروفات احدیه را بهم بحسب خیال

شد و صراط امر کشیده گشت والمؤمنون کالبرق علیه میرون
و بهم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملاء الجهال فانتظروا
کما کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین و اگر از ایشان سؤال
شود از شرایط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است
از جملهٔ آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است
چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچیک ظاهر نشد مع ذلک
بهیچ دلیل و برهان نصاری و امثال آنها اقرار دین نمائید
و حکم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز از جواب میشوند
تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله
نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد
بر اینکه من عند الله است و مضمون همین آیه در قرآن هم
موجود است لو انتم تعرفون براستی میگویم مقصود از تحریفرا
در اینمدت ادراک نموده اند بلی در آیات منزله و کلمات
مرایای احدیه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست
ولیکن در مواضع مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن

صوریا است در وقتیکه اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و
محصنه از نقطهٔ فرقان سؤال نمودند آنحضرت فرمود حکم
خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی
نیست حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدقید
ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود
اقسمک بالله الذی فلق لکم البحر و انزل علیکم المن و ظلل
لکم الغمام و نجاکم من فرعون و ملائه و فضلکم علی الناس
بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و
الزانیة المحصنة که مضمون آن این است که آنحضرت ابن صوریا را
باین قسمهای مؤکد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در
زنای محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد رجم است آنحضرت
فرمود پس چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست
عرض نمود چون بختنصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را
بقتل رسانید دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی
قلیل و علمای آن عصر نظر بقلت یهود و کثرت عمالقه متشاور

که دال بر ظهور آنحضرت بود بهوای خود تفسیر نمودند و بیان
آنحضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در بارهٔ ایشان صدق
یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند آیات
فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور مثل و بهوای خود
تفسیر مینمایند چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد
کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه
وهم یعلمون و این آیه هم دال است بر تحریف معانی کلام
الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد میشود و
عقول مستقیمه هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرماید فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا الی آخر الآیه و این آیه در شأن علمای یهود
و بزرگان ایشان نازل شد که آن علما بواسطهٔ استرضای
خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر
الواحی چند بر رد حضرت نوشتند و بدلائلی چند مستدل
شدند که ذکر آنحضرت جایز نه و نسبت دادند ادله‌های خود

جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دو
بختنصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باتمحیص
حکم قتل را از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل
بر قلب منیرش نازل شد و این آیه عرض نمود یحرفون الکلم عن
مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در این مقام مقصود
از تحریف نه چنانست که این همج رعاع فهم نموده‌اند چنانچه
بعضی میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف
طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت
کردند اینقول نهایت بی‌معنی و بی اصل است آیا میشود
کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته آنرا محو
نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود
منحصر بمکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند
بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان
بان مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی
و میل خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات تورات را

که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود
که چه مقدار رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند
و گمان نموده اند که این مفتریات مطابق آیات کتاب و
موافق کلمات اولی الالباب است باری مقصود از این
اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر
شد تحریف یافته ورد نمایند و متمسک بآیات و اخبار شوند
مطلع باشند که کذب محض و افترای صرفست بلی ذکر
تحریف بمعنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه
بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی
بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امیین
الهی هست دیگر معارضین بانخیال نیفتند و معارضه ننمایند
که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم
اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده اند و دیگر آنکه
اکثر آیات که مشعر بر تحریف است درباره یهود نازل شده
لو انتم فی جزائر علم الفرقان تسیرون اگرچه از بعضی حمقا

ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست
و باسمان رفته دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال
ظلم و جبر برای حضرت باری جل و عز ثابت میشود زیرا
بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و بفلک
چهارم ارتقا فرمود و کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان
اوست میان خلق او انهم غایب شود دیگر آن خلق از زمان
عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر
و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی میشوند و محل نزول عذاب
و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته انقطاع
فیض فیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم میاید
فنعوذ بالله عما یظن العباد فی حقه فتعالی عما هم یعرفون
ایعزیز در این صبح ازلی که انوار الله نور السموات و الارض
عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ و یأبی الله
الا ان یتم نوره مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیء
بسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایت

که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر باصل
امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة
الحقائق و نور الانوار متمسک ببعضی عبارات کتاب شوند
و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد
چه که آن سلطان هویة قادر است بر آنکه جمیع بیان و خلق
آنرا بحرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی
جمیع را حیات بدیعهٔ قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی
محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان
باو و ادراک ایام و لقای او شود لیس البر ان تولّوا
وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم
الآخر اسمعوا یا اهل البیان ما وصیناکم بالحق لعل تسکنن
فی ظل کان فی ایام الله ممدودا الباب المذکور فی
بیان ان شمس الحقیقة و مظهر نفس الله لیکونن سلطانا علی
من فی السموات و الارض و ان لن یطیعه احد من اهل الارض
و غنیا عن کل من فی الملک و ان لم یکن عنده دینار کذلک

و مکرمت الهی در مدینهٔ قدسیهٔ انا لله وارد شویم تا بمواقع
عز انا الیه راجعون مستقر باشیم انشاء الله باید چشم دل را
از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لا
نهایه عرفان نمائید و حق را اظهر از آن ببینید که در اثبات
وجودش بدلیلی محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل
محب اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کل
شیء ببینی بقسمیکه جز او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء
و اینمقام مقدس از آن است که بدلیلی مدلل شود و یا آنکه
برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کل
اشیاء بمعروفیتنا معروفند و او بنفسه معروف بوده و
خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود
فرموده او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی
که خود قرار فرموده و اعظم از این حجت نبوده و نیست دلیله
آیاته و وجوده اثباته در اینوقت از اهل بیان و عرفا و حکما
و علما و شهدای آن مستدعا مینمایم که وصایای الهی را

نظهر لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمة
لتطیرن بجناحی الانقطاع فی الهواء الذی کان عن الابصار
مستورا لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس
زکیه و مرایای قدسیه مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت
و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هویه
بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ
فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر
میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بوده و براولی العلم و افئده منیره
واضح است که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور
و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از
وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود
غیب بوده و هست و لایزال بکینونه خود مستور از ابصار
و انظار خواهد بود لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات نسبت و ربط

و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهة و اشاره بهیچ وجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شده
و باراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات
بعرصه شهود و هستی قدم گذاشته‌اند سبحان الله بلکه میان
ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود و یحذرکم
الله نفسه بر این مطلب برهانیست واضح و کان الله و لم یکن معه
من شیء دلیلی است لائح چنانچه جمیع انبیا و اوصیا و علما
و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از
عرفان و وصول آن حقیقة الحقایق مقر و معترفند و چون ابواب
عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای
رحمت واسعه سبقت رحمته کل شیء و وسعت رحمتی کل شیء
جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانی
در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه
و ساذج قدمیه و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از
آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم

الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است
و کل این اسماء و صفات راجع باوست اینست که فرموده
الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که مدلّ و
مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و
صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید سنریهم
ایاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و
فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا
کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم چنانچه سلطان بقا
روح من فی سرادق العما فداه میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربّه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این
عبارات تفکر نمائی ابواب حکمت الهیه و مصابیح علم
نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی باری از این بیانات
معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
هستند هر کدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت
الهیه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیه و اسمائیه

ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت
ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت
صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه
میفرماید لافرق بینک و بینهم الا بانهم عبادک و خلقک
و اینست مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور است و
احادیث و اخبار مدلّه بر این مطلب بسیار است و این بنده
نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و
زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه
در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است
که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیئ بخلعت
هستی مفتخر نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف
که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان
گشته خاصّه انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص
یافته و باین شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای

همه غیب و شهود را اینست که میفرماید ایکون لغیرک من
الظّهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا
تراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الّا وقد
رایت اللّه فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق
من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التّوحید آثاره و انسان
که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالة و اعظم حکایة است
از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر
شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان
و متحرّکند بافاضه ایشان لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کلّ
در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحتند
بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف
ایشان از وصف ماسوی و این هیاکل قدسیّه مرایای
اوّلیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب
و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و
رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم وجمیع این صفات

از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویداست و این
صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه
جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات
موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در
بعضی مراتب اشدّ ظهورا و اعظم نورا ظاهر میشوند
چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض پس
معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات
عالیه و اسماء غیر متناهیه انبیا و اولیاء او هستند
خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر
ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر
از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ
صفات الهیّه و معادن اسماء ربوبیّه شود لهذا بر همه
این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات اللّه
از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگرچه
بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این

ان غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع
منیع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت
نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسک
جسته اند باقوال عبادی که بحرفی از آنرا ادراک ننموده اند
ازینجهت است که در امثال این مسائل واضحه مشتبه
نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت
صمدیه محروم نموده اند باری راجع بمطلب میشویم که
سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث
ماثوره از انجم مضیئه وارد شده با وجود این اثری
از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق یافت چنانچه
اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور
بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک
ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است
حق و لاریب فیه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی
که هر نفسی ادراک نماید و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که

فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است دیگر احتیاج
برهان نیست بلی این عباد چون از عیون صافیه منیره
علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ ننموده اند
لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند
و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج
طائفند چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویه بیان فرموده
وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا
سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بایاتنا
و کانوا عنها غافلین که ترجمه آن اینست اگر ببینند راه
صلاح و رستگاری را آن را اخذ نمینمایند و بان اقبال
نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را
مشاهده کنند آنرا برای خود راه وصول بحق قرار
دهند و این اقبال بباطل و اعراض از حق ظاهر نشد یعنی
باین ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب
کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهور آن

و بعد باستعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر ظهور
میآید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس
ظاهر و هویداست و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیده
چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب
ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد
آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محل عبور آنحضرت
میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه
شیطانیه خود اذیت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری
خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله ابی
و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث
جمیع آنحضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند
و نسبتهائی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه
القلم او یحمله الالواح بلی این نسبتها بود که سبب ایذای
مردم نسبت بآنحضرت شده و این معلوم و واضح است که
علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان

بشارت داده اند مردم را بظهور بعد همه این مظاهر
قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل
مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع این
مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء
ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع
اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از
سلطنت احاطه و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات
خواه در عالم ظاهر باستیلای ظاهری ظاهر شود یا نشود
و این بسته باراده و مشیت خود آنحضرت است ولیکن
بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت
و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست
که الیوم این قوم احصا و ادراک مینمایند بلکه مراد از
سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شموس
حقیقت بنفسه لنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است
که بآن احاطه مینمایند کل من فی السموات والارض را

ایذای ایشان پس ان استطعت و تبتغی فی غضب لن تقضی در زیر ارض باشد یا نردبانی بسوی آسمان که تلویح بیان آنست که چاره نیست و دست از تو بر نمیدارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا باسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند و بنسبت با آنحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدستها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان الی موطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه الیوم ملاحظه میگردد ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال طائف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و از نفی

ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آنحضرت فرموده ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که داده اند و اذیتها که بان حضرت نموده اند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الامر تطلعون حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد که احدی با آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آنحضرت میرسید بکمال اذیت را با و وارد مینمود در اینموقع یک آیه ذکر مینمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و ندبه نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس بغایت افسرده و دلتنگ بود جبرئیل از سدرة المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو آزار منافقین و

نمود و از یکجهت ملاحظه فرمایید چگونه وصل نمود مثل آنکه
ملاحظه شد جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و
عدوان مابین ایشان کاشته بود و بسبب ایمان باین امر
بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب
ظاهر شده اند کذلک یؤلف الله بین قلوب الذین
انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل بایادی
الرحمن من الشاربین و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف
العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این
نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی بقمیص
جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند
اینست معنی حدیث مشهور که فرموده گرگ و میش از یک
محل میخورند و میآشامند و حال نظر بعدم معرفت این
جهال فرمایید مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات
بیک خوان مجتمع میشوند اینست رتبه ناس گویا هرگز از جام
انصاف ننوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند

انفکاک نیابد و سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کل
من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت اینست
که از آن شمس احدیه ظاهر شد آیا نشنیدی که بیک آیه
چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل
فرموده جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی
از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کل بتنزیل همان یک
آیه هویدا شد و بعرصه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله
رحمت بود برای ابرار یعنی انفسیکه در حین استماع
گفتند ربنا سمعنا و اطعنا و نقمت شد برای فجار یعنی
آنهائیکه بعد از استماع گفتند سمعنا و عصینا و سیف
الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر چنانچه دیده شد
آنهائیکه اقرار نمودند با آنهائیکه انکار نمودند در صدد جان
و مال هم برآمدند چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند
و چه عاشقها که از معشوقها احتراز جستند و چنان حاد و
برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع

محمدی در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات
و موت فرمود این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب
استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان مشرکین روح الامین
خبر داده و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین
کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه
میگویند آنهائیکه کافر شده اند بخدا و آیات او نیست
این مگر سحری ظاهر و آشکار و همچنین در جای دیگر میفرماید
وان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید
که ترجمه آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است
قول کافران و معرضان که میگویند آیا ما تراب بودیم و از
روی استهزاء میگفتند که آیا ما مبعوث شدگانیم اینست
که در مقام دیگر میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده
شدیم از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از

از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث
مینماید فنعم ما نزل فی شأنهم لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم
اعین لا یبصرون بها و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید بنزول همین
یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلایق کشیده
شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسناتش بر سیئات
زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد کذلک
یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب و کذلک یبدل الله
السیئات بالحسنات لو انتم فی آفاق العلم و انفس الحکمة
تتفرسون و همچنین هر کس از جام حب نصیب برداشت
و از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت بدیعه حیات باقیه ابدیه
ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول ننمود بموت دائمی مبتلا شد
و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت
و حیات ایمانیست و از عدم ادراک این معنی است که عامه
ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و بشمس هدایت مهتدی
نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند چنانچه وقتیکه سراج

شده قل استبدلون الذی هو خیر لکم فبئس ما استبدلتم لعمر
حق وکنتم قوم سوء اخسرین بلکه مقصود از صور صور محمدیست که
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود و برامر
الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت
جدید ایمانیه مخلع فرمود و بحیات تازه بدیعه زنده نمود و
وقتیکه اجمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار
بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل و حی
این آیه آورد فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی
هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این گمراهان
وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزاء حرکت
میدهند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در
جواب بگو که شاید آنکه نزدیک باشد توضیح همین یک آیه
مردم را کافی است اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند سبحان الله
چه قدر آن قوم از سبیل حق دور بودند با آنکه قیامت بنفسها
آنحضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات
الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا
بقاعده نحو استدلال نمودند اذا که بر سر ماضی در آید معنی
مستقبل افاده میشود و بعد کلماتیکه کلمه اذا نازل نگشته متحیر
ماندند مثل آنکه میفرماید و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید و
جائت کل نفس معها سائق و شهید که معنی ظاهر آن آیه
دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظر ها بسیار
بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با او ست راننده
و گواه و در مثل این مواقع یا کلمه اذا را مقدر گرفته اند و یا
استدلال شدند بر آنکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی ادا شده که گویا گذشته است ملاحظه فرمایید
که چه قدر بی ادراک و تمیزند نفخه محمدیه را که باین صریحی
میفرماید ادراک نمیکنند و از افاضه این نفحه الهی خود را
محروم مینمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد او ست
میشوند با آنکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آنحضرت

میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و
در نار کفر و غضب الهی است میشود و در جمیع کتب و الواح
و صحائف مردمی که از جامهای لطیف معارف نچشیده اند
و بفیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده
را بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه
از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها و در مقام دیگر
انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش
وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه
خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود آن جوهر
انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوا الموتی یعنی واگذار
مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت
حضرت امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیع آن داشت
و دیگری مشتری بود و قرار بر این داده بودند که باطلاع آن
حضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر
امر الهی بکاتب امر نمودند که بنویس قد اشتری میت عن

احاطه نموده بود مع ذلک سخریه مینمودند و معتکف بودند
بتماثیلی که علمای عصر بافکار عاطل باطل جسته اند و از شمس
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند بلی
جعل از روائح قدس لایزال محروم است و خفاش از تجلی
آفتاب جهانتاب در گریز و این مطلب در همه اعصار در حین
ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا
مرة اخری و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء
و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود من الجسد جسد
هو و المولود من الروح هو روح که ترجمه آن اینست نفسی که
زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی
قابل ورود و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هرچه از جسد
ظاهر شده و تولد یافت پس اوست جسد و متولد شده از روح
که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه معنی آنکه هر عبادی که
از روح و نفحه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند
بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه

و این بقا را فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن
حیّ فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد
که مشاهده میشود موت ازان اخذ مینماید و همچنین بسیار آیات
دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدل است بر
همین مطلب عالی و کلمه متعالی و همچنین آیه مبارکه که در
حق حمزه سید الشهدا و ابوجهل نازل شد برهانی است
واضح و حجتی است لایح که میفرماید او من کان میتا فاحییناه
وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات
لیس بخارج منها و این آیه وقتی از سماء مشیت
نازل شد که حمزه بردای مقدس ایمان مفتخر شده بود
و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود از مصدر الوهیت
کبری و مکمن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت در
باره حمزه شده و برخلاف در حق ابوجهل این بود که
نایره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض
بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان

میّت شد محدود و اربعه حدّ الی القبر و حدّ الی
الحشر و حدّ الی الصراط و حدّا امّا الی الجنة و امّا الی النار
حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند
و از قبر غفلت بمحبت آنحضرت مبعوث گشته بودند البته
اطلاق موت بر ایشان نمیشد و هرگز در هیچ عهد و عصر
جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیا و اولیا
نبوده و نیست اگر قدری تعقل شود در همین بیان آنحضرت
کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنت
و نار چه بود ولیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس
محجوب و در قبر هوی مدفونند خلاصه اگر قدری از زلال
معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات حقیقی حیات
قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس
و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است
بصاحبان افئده منیره که از بحر ایمان شاربند و از
ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد

العزّ ملکوتا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکّر در ظاهر و
باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده
میان عباد و معرفت یوم الله است دانا و عارف شوی دیگر
احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله امیدواریم که
از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود
لایزالی بی بهره راجع نشوید دیگر تا همّت و مجاهده شما
چه کند باری مقصود از این بیانات واضح اثبات سلطنت
آن سلطان السلاطین بود حال انصاف دهید که این
سلطنت که بحرف و بیان این همه تصرّف و غلبه و هیمنه
داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از
اعانت رعایا و فقرا ایشان را چند صباحی مردم بحسب
ظاهر تمکین مینمایند ولیکن بقلب همه معرض و مدبرند و
این سلطنت بحرفی عالم را مسخّر نموده و حیات بخشیده و
وجود افاضه فرموده ما للتراب و ربّ الارباب چه نسبت
ذکر نسبت نمودیم که همه نسبتها منقطع است از ساحت قدس

مرده کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت
و چون این بیانات شریفه را ادراک ننمودند و باطل
ذکر هم تمسّک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول
فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت
چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع ناس
از اعالی و ادانی تمسّک بحبلهای ظلمانی و مظاهر شیطانی
جسته اند و متّصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند
و ایشان نظر بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری
بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این معلوم و واضح است
که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و برضوان ربّانی
معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتوانند [illegible]
عطر بمشام دیگران رسانند لم یزل شأن این عباد
این بوده و خواهد بود و لن یفوز بآثار الله الّا الّذینهم
اقبلوا الیه و اعرضوا عن مظاهر الشیطان کذلک ثبت
الله حکم الیوم من قلم العزّة علی لوح کان خلف سرادق

ومقتول و فا علشند آنچه را نهی نموده و دوستان او بعضیه در دو
دشمنان مبتلا و مقهور بند چنانچه همه اینها اظهر من الشمس و اوضح
پس بدان ایسائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حق و
اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه
و قدرت قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر انجناب
سخت میشود مثل آنکه میفرماید و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام
دیگر میفرماید یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر هو الغالب فوق
کل شئی مثل آنکه اگر مراد از فرقان صریح بر انجناب است و اگر
مقصود این باشد که این همج رعاع میگویند مفتری بر ائمه
ایشان مینمایند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات
ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده
که اقرب الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثلی و شبیهی
نداشت لولاه لم یکن مثله فی الملک با وجود این شهید شد که حجه
و اقعند الا لعنة الله علی القوم الظالمین حال اگر بحسب ظاهر

سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدا هم درک او سلطنت
مینماید بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و
میشود و باری امنیت یکمعنی از سلطنت باطنی که نظر باستعداد
و قابلیت ناس ذکر شد و از برای آن نقطه وجود و طلعت
محمود سلطنتها است که انمیطلو هم قادر بر اظهار آن رتبه غیبت
و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان الله عما یصف العباد فی
سلطنته و تعالی عما هم یذکرون سوالی مینمائیم از انجناب
که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی
باشد که همه ناس مقهور شوند و بظاهر مطیع و منقاد گردند
تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخذول و منکوب
شوند پس در حق رب العزه که مسلما سلطنت باسم او است
و جمیع بعظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت
صادق نمیاید چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف
دشمنان او است و جمیع بر خلاف رضای او حرکت مینمایند
و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه با آن امر فرموده

... نمائید باری محفوظ و چنانست که او را
نموده بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه معانی دیگر
و امری دیگر است مثلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم
آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و مشرف و غلبه آن
دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس
فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفاء بذره از آن مرزوق
شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن
تراب مقدس بیقین کامل و معرفت تامه برداشت و در بیت
نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و امثال این تأثیرات
آنست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البته
خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین
خدا بالمره خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با آنکه بنهایت
ذلت آنحضرت شهید شد و احدی نبود که آنحضرت را در
ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر از مردم که شد رحال

تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب
ظاهر صادق نمیاید چه که آنحضرت که جند تیغش مثل شمس لائح
و واضح است در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض
طف کأس شهادت را نوشیدند و همچنین در آیه مبارکه
که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون اگر بر ظاهر ملکی تفسیر
شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر
اطفاء نموده‌اند و سراجهای صمدانی را خاموش کرده‌اند مع
غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یابی
الله الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع
انوار از دست مشرکین در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی
نیاشامیدند و مظلومیت این انوار بقسمی بود که هر نفسی بر آن
جواهر وجود وارد میاورد آنچه را اراده مینمود چنانچه
همه را احصا و ادراک نمودند مع ذلک چگونه این مردم
از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عز

تا حال نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر معدودی
قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید
و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک نذکر لکم من
بدایع امر الله و نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعلکم بمواقع
العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون پس یقین باید
دانست که این شموس عظمت اگرچه بر نقطهٔ تراب جالس باشند
بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزد شان موجود نباشد بر
رفرف غنا طائرند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا شده‌اند
بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلت ظاهره بر عرش
عزت حقیقی جالس و متکی و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی
سلطنت و اقتدار قائم اینست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی
جالس شدند و بنغمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون
آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض است که با آن
سد جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج
من در شبها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای من است

مینمایند برای حضور در آن ارض که سریر آن آسمان
بماند اینست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربانی
و هیچ تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت
واقع شده و چه ثمری برای آنحضرت مترتب است زیرا که
آنحضرت همیشه حی است بحیات الهی و در رفرف امتناع
قرب و سدرهٔ ارتفاع وصل ساکن و این جواهر وجود
در مقام انفاق کل قائمند یعنی جان و مال و نفس
و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزد شان احب از این مقام نیست عاشقان
جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب
منظوری نجویند دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار شهادت
و ثمرهای آنرا ذکر نمایم البته این الواح کفایت نکند و
باتمام نرساند انشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد
و شجرهٔ وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا باسرار حکمت
ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کل شیء بی نیاز گردیم

ابم الشعرا ارانی لبه و ابهد موآتی پس مقصود از غنا غنا
ماسوی است و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را
یهود احاطه نمودند و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید
بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نموده تا حکم بر کفر آنحضرت
نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خورشید
سمای معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر
بود حاضر نمودند و جمیع علما در آن محضر حضور بهم رسانیدند و جمع
کثیری برای تماشا و استهزا رو آوردند آنحضرت مجتمع شدند
و هرچه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار نمایند
حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشدند تا آنکه
طعوفی برخاست و آمد در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را
که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب
کتاب و منم مخرب یوم سبت آنحضرت رأس مبارک را
بلند نموده فرمودند اما تری بان ابن الانسان قد جلس
عن یمین القدرة و القوة یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جا نشسته

و لیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا که صد هزار اغنیا
طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب
این ذلت اگر برشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک
و هستی درگذری و چون طیر نار در حول سراج بهاج جان
بازی و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی
از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آنجمال
لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده آن
فقیر از بیان طلعت منیر متحیر شد که چگونه غنی هستم که مفلسی محتاجم
آنحضرت فرمود آیا محبت ما را نداری عرض نمود بلی یا ابن
رسول الله فرمود آیا بهزار دینار این را مبادله مینمائی
عرض نمود که بجمیع دنیا و آنچه در آن هست نمیدهم حضرت
فرمودند آیا نفسیکه چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم
ندهد چگونه فقیر است و این فقر و غنا و ذلت و عزت و
سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعاع معتبر است
در این ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس

برهمین قدرت و قوت الهی است و حال انکه برحسب ظاهر
هیچ اسباب قدرت نزد انحضرت موجود نبود دیگر قدرت
باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را
دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر انحضرت چه وارد
امد و چگونه با و سلوک نمودند بالاخره چنان در صدد
ایذا و قتل انحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمودند و
همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر انحضرت
بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر
افتاده چون انحضرت را دید بقراین شناخت انحضرت را
و استغاثه نمود و انحضرت فرمودند قم عن سریرک فانک
مغفورة خطایاک چند یهود که در انمکان حضور داشتند
اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت
المسیح الیهم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام
اقول له مغفورة خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا
علی الارض لمغفرة الخطایا که ترجمه ان بفارسی اینست چون

انحضرت بان عاجز مسکین فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی
تو امرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که ایا جز پروردگار
غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست انحضرت ملتفت
بایشان شده فرمودند که ایا کدام اسهل است نزد شما از انکه
بگوییم باین عاجز فالج برخیز و برو یا انکه بگوییم امرزیده است
گناهان تو تا انکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است
در ارض برای امرزش ذنوب مذنبان این است سلطنت
حقیقی و اقتدار اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر ذکر
میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات
اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد
و قلب مضطرب نشود و بقدم یقین در صراط حق الیقین قدم
گذاریم که لعل نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را
بملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال ان که در اخبار و ایات ذکر یافته و دیگر انکه بر انحضرت
محقق و معلوم بوده انچه را که یهود و نصاری بان تمسک

بسته اند و بر جمال محمدی اعتراض نموده اند بعینه در این زمان
اصحاب فرقان بهمان تشبث نموده و بر نقطهٔ بیان روح
من فی ملکوت الامر فداه اعتراض مینمایند این حزب را
مشاهده فرما که حرف یهود را الیوم میگویند و شاعر
نیستند فنعم ما نزّل من قبل فی شأنهم ذرهم فی خوضهم یلعبون
و لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلی و ساذج
هویه شمس محمدیرا از افق علم و معانی مشرق فرمود از جملهٔ
اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث
نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج
ملت و مذهب او را نماید تا شریعهٔ شریعت مذکوره در تورات
همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی
بعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود
ید الله مغلولة غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ترجمهٔ آن اینست که گفتند یهود دست خدا بسته شده
بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بانچه افترا

بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است
ید الله فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر
مختلف ذکر نموده اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید
نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسویرا
خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید دیگر دستهایش مغلول
و بسته شده و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی
ملتفت این قول بی معنی شوید که چه قدر از شریعهٔ علم و دانش
دور است و الیوم جمیع این قوم هم بامثال این مزخرفات مشغولند
و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و
بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشده اند
و ادراک ننموده اند بانکه خود سرّا و جهرا میگویند آنچه را که یهود
بان معتقدند چنانچه شنیده اید که میگویند جمیع ظهورات
منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از مشارق
قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی
ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست

ادراک این ابحر زخّار فیض کلّیه و رحمت منبسطه که هیچ
عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز ندانسته و از
اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته اند که نار
سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج
قدرت سراج احدیّت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد
و همین ذلّت کافی است این گروه را که از اصل مقصود
محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند لاجل آنکه
منتهی فیض الهی که برای عباد مقدّر شده لقاء الله و عرفان
اوست که کلّ بآن وعده داده شده اند و این نهایت
فیض فیّاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است
برای خلق او که هیچیک از این عباد بآن مرزوق نشدند و
باین شرافت کبری مشرّف نگشتند و با آنکه چه قدر از آیات
منزله که صریح باین مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار
نموده اند و بهوای خود تفسیر کرده اند چنانچه میفرماید والذین
کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی و اولئک

لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنّون انّهم
ملاقوا ربّهم و انّهم الیه راجعون و در مقام دیگر قال
الذین یظنّون انّهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
و در مقامی دیگر فمن کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً
و در مقامی دیگر یدبّر الامر یفصّل الآیات لعلّکم بلقاء ربّکم
توقنون جمیع این آیات مدلّه بر لقا را که حکمی محکمتر از آن
در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده اند و از این رتبهٔ
بلند اعلی و مرتبهٔ ارجمند ابهی خود را محروم ساخته اند و
بعضی ذکر نموده اند که مقصود از لقا تجلّی الله است در قیامت
و حال آنکه اگر گویند تجلّی عام مقصود است این در همهٔ اشیا
موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همهٔ اشیا محل و مظهر
تجلّی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلّی در
مرایای موجودات موجود و لائح است بلکه اگر انسان ببصر
معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه مینماید که هیچ شیئ بی ظهور تجلّی
پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همهٔ ممکنات و مخلوقات را

ملاحظه مینماید که حاکیند از ظهور و بروز انوار معنوی و ابواب رضوان الهی را مشاهده میفرماید که در همهٔ اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه عروس معانی ملاحظه اید که در غرفهای کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالسند و اکثر ایات فرقانی بر این مطلب روحانی مدل و مشعر است وان من شیء الا یسبح بحمده شاهد ناطق و کل شیء احصیناه کتاباً گواهی است صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء طلعت لایزال ان سلطان بیمثال مشرفند دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود تجلی خاص است انهم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلا چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق لقا برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل انکه این رتبه در غیب ذات محقق است و

احدی بان فائز نشود و السبیل مسدود و الطلب مردود و افئده مقربین باین مقام طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدوده محتجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر بفیض مقدس شده این مسلماً در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و این مقام مختص بانبیاء و اولیای او است چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقر و معترفند و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مرایائیکه تمام حکایت مینمایند و جمیع انچه بایشان راجع است فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نشود مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و اخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود از برای ان شمس حقیقت بانه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن

میفرماید اذا قام القائم قامت القیمة و همچنین ائمه هدی
و انوار لا تطفی هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام را
که مسلماً از امورات محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم
و ظهور او تفسیر نموده اند پس ای برادر معنی قیامت را
ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردود پاک فرما
اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهی که
یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت
متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد
هزار سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدس است
عمل این یوم از جزای محدود و این همج رعاع چون
معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض
او بالمره محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن
وصول و معرفت این مقام است مع ذلک همه مشغول
بعلوم ظاهره شده اند چنانچه آنی منفک نیستند و از
جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند گویا نمی از یم علم الهی

و همچنین سایر اسماء عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی
که باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه در هر ظهور
موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات
ابدیه باقیه وارد و این لقا میسر نشود برای احدی الا
در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر کلیه خود و اینست معنی
قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از
این یوم عزیزتر و بزرگتر و معظم تر تصور میشود که انسان
چنین یوم را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که
بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریان است خود را محروم
نماید و بعد از آنکه بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این
یوم و امری اعظم از این امر نه چگونه میشود که انسان بمجرد
متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از
همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ
عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده اند که

در الواح علم بعلم قدرت ثبت گشته اند لکن یمحو الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب اینست که گفته اند طلب الدلیل
عند حصول المدلول قبیح والاشتغال بالعلم بعد الوصول
الی المعلوم مذموم قل یا اهل الارض هذا فتی نادی
یرکض فی بریة الروح ویبشرکم بسراج الله ویذکرکم بالامر
الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات
النور بالستر مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات معانی
فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط
گشته تفرج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آنجناب
مفتوح شود و خواهید یقین نمود براینکه جمیع این امور که الیوم
این عباد را منع نماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها
ظهور نقطه فرقان هم مردم انعصر را منع نموده از اقرار
بان شمس و اذعان بان وهمچنین بر اسرار رجعت و بعثت
مطلع شوی و باعلی غرف یقین و اطمینان مقر یابی از جمله آنکه
روزی جمعی از مجاهدان انجمال بتمثال و محرومان از کعبه

نوشیده و بقطره ای از سحاب فیض رحمانی فائز گشته حال
ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقا و معرفت
مظاهر حق را نماید ابا صدق عالم براو میشود اگرچه هزار سنه
تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ
نموده باشد و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق
او نمیشود و لکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و باین
شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوب
زیرا انجابت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته
و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه میفرماید یجعل
اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلیکم و همچنین در فرقان میفرماید
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار
از علما نظر باعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از
جهال نظر باقبال باعلی افق علم ارتقا جستند و اسمشان

لایزال از روی استهزاء عرض نمودند ان الله عهد الینا
الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار مضمون
آن اینست که پروردگار عهد کرده است با ما که ایمان نیاوریم
برسولی مگر آنکه معجزهٔ هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی
کند و آتشی از آسمان بیاید و آنرا بسوزاند چنانچه در حکایت
هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم
قتلتموهم ان کنتم صادقین ترجمه آن اینست که آنحضرت
فرموده اند بسوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با
بینات ظاهرات و بآنچه شما مطلبیدید پس چرا کشتید آن رسل
پروردگار را اگر هستید از راستگویان حال انصاف دهید
برحسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده اند
کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال
فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا آن جوهر
صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را بعباد زمان

خود فرمودند چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت
کذب و یا کلام لغو بآنحضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیا همان اشقیا
بودند که در هر عصری بانبیاء و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند درست در این بیانات
تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را
از بیان خوش جانان بحدیقهٔ عرفان رساند این بود که مردم
غافل چون معانی این بیانات بالغهٔ کامله را ادراک ننمودند
و جواب آنحضرت را مطابق سؤال نیافتند لهذا نسبت
عدم علم و جنون بآن جوهر علم و عقل میدادند و
همچنین در آیهٔ دیگر میفرماید تعرضاً باهل زمان و کانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا
کفروا به فلعنة الله علی الکافرین میفرماید بودند این گروه
که با کفار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب
فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را
آنکه میشناختند بودند کافر شدند باو پس لعنت خدا بر کافران

حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد میشود که مردم زمان
انحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای
ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند
و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان انحضرت
بودند و دیگر آنکه آنکسیرا که از قبل میشناخته بودند موسی بود صاحب
تورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک چرا انحضرت
میفرماید چون آمد بسوی ایشان آنکسیکه او را شناخته بودند
که عیسی باشد یا موسی باو کافر شدند و حال آنکه انحضرت
نظر بظاهر موسوم باسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه
دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و بشرع دیگر آمدند مع ذلک
چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم
رجوع را ادراک فرما که بچه صریحی در خود فرقان نازل شده
و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده حال چه میفرمائید
اگر میفرمائید که انحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت

اصحاب قبل خواهند بود چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت
عباد قبل واضح و لائح است و اگر انکار کنند بر خلاف
حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده اند پس همین قسم
حکم رجع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما
تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد صافیه منیره بعین
رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را
بآب رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت
یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی سبیل صبح هدایت را
از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم آن
جناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه
بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش
باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر
مبرم ربانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یکذات را
دارند چه جمیع از کأس محبت الهی شاربند و از اثمار
شجره توحید مرزوق و مظاهر حق را دو مقام مقرر است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در انمقام اگر کل را
بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه
میفرماید لا نفرق بین احد من رسله زیراکه جمیع مردم را بتوحید
الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت
میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست
که نقطهٔ فرقان میفرماید اما النبیون فانا و همچنین میفرماید منم
ادم اول و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت
علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید
ان مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن
لئالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع
حکم و مطالع امر ند و امر مقدس از حجبات کثرت و عوارضات
تعدد است اینست که میفرماید و ما امرنا الا واحد و چون
امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحد ند و همچنین ائمه
دین و سرج یقین فرموده اند اولنا محمد و اخرنا
محمد و اوسطنا محمد باری معلوم و محقق انجناب بوده

که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر
شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان
ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر
یک کلام ناطق و بر یک امر امر اینست اتحاد ان جواهر
وجود و شموس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر
قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است و
همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل
و چون رجوع انبیا موافق و مطابق ایات و اخبار ثابت
شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر از انست
که بدلیل و برهان محتاج شود مثلا ملاحظه فرمائید از جملهٔ انبیا
نوح بود که چون بمبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود
هر نفسی که باو مؤمن و بامر او مذعن شد او فی الحقیقه بحیات
جدیده مشرف شد و در حق او صادق میامد حیات
بدیع و روح جدید زیراکه او قبل از ایمان بخدا و
ایقان بمظهر نفس او کمال علایق را باموال و اسباب

[illegible]

ذلک داشته بقسمیکه اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ
زخارف و اسباب نقش داشته و همت در تحصیل
اشیای فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل از ورود
درجهٔ ایمان بحدودات آبا و اجداد و اتباع آداب
و شرایع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد
شاید رضا میداد و راضی بتغییر حرفی از امور تقلیدیه
که در میان قوم بود نمیشد چنانچه همه قوم ندا را انا وجدنا
آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون برآوردند و
همین گروه با همه احتجابات محدوده و حدودات مذکوره
بمجرد آنکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی
مظاهر سبحان مینوشیدند بالمرة تقلیب میشدند بقسمیکه از زن
و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کل ماسوی
میگذشتند و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق
صمدانی ایشانرا اخذ مینمود که دنیا را و آنچه در آن

هست هر گاهی ندانسته اند آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها
نمیشود و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بغایات
بدیع جدید الهی جان خود را صد هزار حیله و تدبیر از موارد
هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه از خاری احتراز میجستند و از
روباهی فی المثل فرار مینمودند و بعد از تشرف بفوز اکبر
و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق مینمودند
بلکه نفوس مقدسشان از قفس تن بیزار و یکنفر از این جنود در
مقابل گروهی مقاتله مینمود مع ذلک چگونه میشود که اگر این
نفوس همان نفوس قبل باشند اینگونه اموراتی که مخالف عادت
بشریه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان ظاهر شود باری
این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است
این قسم آثار و افعال که بهیچوجه شباهت با آثار و افعال قبل
ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصهٔ کون بوجود آید چنانچه
اضطراب ایشان باطمینان تبدیل میشد و ظن بیقین تغییر مییافت و
خوف بجرئت مبدل میگشت اینست شأن اکسیر الهی که در یک حین

عباد را تقلیب میفرماید مثلا در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که
اگر در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ بماند در مدت هفتاد
سنه بمقام ذهبی میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند
که بواسطه غلبه یبوست مریض شده و بمقام خود نرسیده باری
در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آنی بمقام ذهبی میرساند
و منازل هفتاد ساله را بآنی طی نماید آیا این ذهب را
بعد میتوان گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده
و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی
معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی
در آنی عالم ترابی را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند
و بقدمی از مکان امکان بلامکان الهی واصل شوند جهدی
باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را
بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی
فائز گرداند و بعید صحرای ظن را بچشمه قرب و یقین
دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان باقی مشرف فرماید

حال اگر در حق این ذهب حکم نحاسی صادق میاید در حق این
عباد هم حکم عباد قبل از فوز بایمان صادق و محقق است
ای برادر از این بیانات شافیه کافیه وافیه اسرار خلق
جدید و رجوع و بعث بیحجاب و نقاب ظاهر و هویداست
انشاالله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان
دور کنی و بخلع جدیده باقیه مفتخر گردی اینست که در هر
ظهور بعد انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی
الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند
و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتقاع جستند
حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز شده‌اند
براین اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً
و امراً زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه
ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض
باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق
گل بر او میشود دیگر در اینمقام نظر بحدودات شاخه و

و جنت آن نیست بلکه نظر برائحه و عطری است که در هر دو ظاهر
پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را بیک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار
رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری
تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات
بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات قدسیه آنحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشتند و قبل از همهٔ اهل ارض بشرف لقا که عین
لقاء الله بود فائز شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند
چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه
جان نثار مینمودند و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را
بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه
ملاحظه فرموده‌اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود رب
الارباب علم انقطاع بر رفرف امتناع برافراشتند باری
این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره
روئیده‌اند فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کل

[illegible]
ارض نفی احتجاب از جو سموم و تحجر اثبات در آئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را مبصر که
مقدس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و با علی
افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم باری از
این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید
و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اول لا اول هر آینه
صدق طلعت اول بر طلعت آخر میشود زیرا که طلعت آخر
لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن
قیام نموده اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس
احدیه را بشمس مثال زده‌اند که اگر از اول لا اول الی
آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود و حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است
و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است و همچنین
از این بیان صادق میآید ذکر ختمیت بر طلعت بدء و بالعکس

شده اند و عید هم [illegible] آخریت [illegible]

چه ادراک نموده اند اگر مقصود از اولیت و آخریت اولیت

و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر نرسیده پس

چگونه آخریت بر ان ذات احدیت صادق میاید بلکه در

این رتبه اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد

باری همان شمسیکه در اول لا اول صدق آخریت بر ان

مربی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق

میاید و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم

آخریت صادق و در حینیکه بر سریر بدعیت جالسند همان

حین بر عرش ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده

مینماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و

بدعیت و ختمیت این ذوات مقدسه و ارواح مجرده انفس

الهیه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن معه

من شیء طایر شوی جمیع اسما را در ان ساحت معدوم صرف

و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ باین حجبات و اشارات

زیرا که آنچه [illegible] هم بر ان قیام [illegible]

که جمال بدیع بر ان قیام فرموده و انمطلب با آنکه چقدر

واضحست نزد شاربان صهبای علم و ایقان مع ذلک

چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ بانمطلب بذکر

خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع

شده اند با آنکه خود آنحضرت فرمود اما النبیون فانا

و همچنین فرموده اند منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر

شد مع ذلک تفکر نمینمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی

صادق میاید بانکه فرموده اند منم آدم اول همین قسم صادق

میاید که بفرمایند منم آدم آخر و همچنانکه بدء انبیا را

که آدم باشد بخود نسبت داده اند همین قسم ختم انبیا هم بان جمال

الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه

بدء النبیین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم النبیین

صادق اید و بانمطلب جمیع اهل ارض در ان ظهور ممتحن شده اند

چنانچه اکثری بهمین قول متمسک جسته از صاحب قول معرض

جواب گویند که این همه علما و فضلا با این ریاست ظاهره
و البته مقطعه لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل ادراک
ننموده اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجب
مینمایند از چنین قولی با اینکه اکثر سلف اکثر و اعظم و کبیر
و اکثر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق نباشد
البته امم سابقه اولی و اسبق‌اند و با آنکه این فقره هم معلوم
و واضحست که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عصر
مردم را از سبیل حق منع مینمودند چنانچه در جمیع کتب و
صحف سماوی مذکور و مسطور است و احدی از انبیا
مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سب علما
گشت فانهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا
یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل
ضلال است والله کشف آن اعظم امور است و خرقش
اکبر اعمال وفقنا الله و ایاکم یا معشر الروح لعلکم بذلک فی
زمن المستغاث توفقون و من لقاء الله فی ایامه لا

تحجبوا

جبرئیل بدلیل سبیل نجوید طیر قدسی بی اعانت غنی طیران
نتواند حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف
سبحات الجلال من غیر اشارة و از جمله سبحات مجلله علمای
عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک و اشتغال
و حب بریاست ظاهره تسلیم امر الله ننمایند بلکه گوش
نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند بل یجعلون اصابعهم فی آذانهم
و عباد هم چون ایشانرا من دون الله ولی خود اخذ
نموده اند و منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنده هستند زیرا
از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند
میانه حق و باطل با آنکه همه انبیا و اصفیا و اولیا من
عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه
نمایند مع ذلک معتنی بنصح انبیا نگشته تابع علمای خود
بوده و خواهند بود و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری
از لباس اهل علم باشد بگوید یا قوم اتبعوا المرسلین

تحتجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات
مجلله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج
رعاع و جمیع باین حجبات محدوده و سبحات مجلله
عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیر هویه را نشنیده اند که
میفرماید الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله
خاتم النبیین بودند حال ملاحظه فرما که چه قدر از
اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار
جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی
که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و
و فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود
و یا طیر افئده از آن طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آنست
که بادراک نفسی منتهی شود خلق او از اول لا اول بوده
و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایة لا
نهایة خواهند بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین
بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات

صدق میفرماید همچنین نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک
نما که بسلمان میفرماید که مضمون آن اینست بودم با الف
آدم که فاصله هر آدم با آدم بعد خمسین الف سنه بوده
با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید
تا آنکه میفرماید الف مره جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر
و کوچکتر از همه مثل غزوه خیبر بوده که پدرم با کفار محاربه
و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجع و لا اولیت و لا
آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما
باری ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت که باشکال
و عقول ناسوت محدود و مشهود شود نمله وجود کجا تواند بعرصه
قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک این
بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث
نفی کنند بلی لا یعرفه الا اولوا الالباب قل
هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بدء له فی
الاختراع اذا یا ملاء الارض فی ظهورات البدء تجلیات

الحکم تشهدون بسیار عجب است که این قوم در بعضی از
مراتب که مطابق میل و هوای ایشانست متمسک بآیه منزله
در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که
مغایر هوای ایشانست بالمرّه اعراض مینمایند قل
اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون
ما لا تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین ربّ العالمین بعد
ذکر خاتمیّت فی قوله تعالی ولکن رسول الله و خاتم النّبیّین
جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه آیات
مدلّه بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و
بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحد شاهد مقال است
که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان
ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر النّاس
کما انتم تشهدون و مع ذلک بحکم اول از امر ثانی
معرض گشته اند با آنکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است
در کتاب و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد

که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا
لقای جمال اوست در هیکل ظهور او اذ انّه لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات
واضحه من حیث لا یشعرون بذکر ختم متمسّک جسته اند و از موجد
ختم و بدء در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده اند و لو
یؤاخذ الله النّاس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من
دابّة ولکن یؤخّرهم الی اجل مسمّی و از همه اینها
چشم پوشیده اگر این قوم بقطره از چشمه لطیف یفعل ما
یشاء و یحکم ما یرید میاشامیدند هیچ اینگونه اعتراضات
غیر مرضیه بر محل امر نمینمودند امر و قول و فعل در قبضه
قدرت اوست کلّ شیء فی قبضة قدرته اسیر و ان
ذلک علیه سهل یسیر فاعلست آنچه را اراده نماید و آنچه
میل فرماید من قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد
قدری بشعور بیایند از آنچه مرتکب شده اند هلاک میشوند
و بدستهای خود خود را بنار که مقرّ و مرجع ایشان است

بر مطالب قدسیه و مظاهر غر صمدیه است مع ذلک
هیچ ادراک ننموده اند و اینمدت اینقدر را ادراک نشده
که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری
ادراک معانی آن و بلوغ بمعارج اسرار آن بوده و الا تلاوت
بی معرفت را البته فائده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی
نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و
حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار مینمود که حساب خلایق
در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته بعد قدری
از صور علمیه و شئونات حکمیه بقدر ادراک و فهم سامع
القا شد و بعد ذکر شد که اینمدت مکرر تلاوت فرقان نموده
و آیه مبارکه را که میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا
جان را ندیده اید و بمقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال
چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال بلسان و بیان
نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید
یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام

راجع بسیما دیده اید یا شنیده اید که میفرماید لا یسئل عما
یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و
بزخارف قول مشغول شد سبحان الله جهل و نادانی
عباد بمقامی و حدی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شده
از علم و اراده حق جل و عز معرض گشته اند حال انصاف
دهید اگر این عباد موقن باین کلمات دریه و اشارات قدسیه
شوند و حق را بفعل مایشاء بدانند دیگر چگونه باین مزخرفات
تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید بجان اقرار
نمایند و مذعن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و
حکمتهای قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع اینها
عباد را معدوم مینمود و لکن یؤخر ذلک الی میقات
یوم معلوم باری هزار و دویست و شصت و سه سنه از ظهور
نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح
تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بحرفی از مقصود
فائز نشده اند و خود قرائت میکنند بعضی آیات را که صریح

رب العالمین بیانرا در هر مطلب ذکر نمودیم که شاید هر
نفسی از عالی و دانی از این بیانات بقدر و اندازه خود
قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز
باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس
مشربهم قسم بخدا که این حمامهٔ ترابی را غیر این نغمات نغمها
و جز این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدس است از
آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت
قرار گیرد و که عروسهای معانی بی حجاب از قصور روحانی
قدم ظهور بعرصهٔ قدم گذارند و ما من امر الّا بعد اذنه
و ما من قدرة الّا بحوله و قوته و ما من اله الّا هو له الخلق
والامر و کلّ بامره ینطقون و من اسرار الروح یتکلمون
از قبل دو مقام از برای شموس مشرقه از مشارق الهیه
بیان نمودیم یکی مقام توحید و رتبه تفرید چنانچه
از قبل ذکر شد لا نفرّق بین احد منهم و مقام دیگر مقام
تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است

اینست که از وجهه حساب خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان
و عصیان جمیع ظاهر میگردد چنانچه الیوم مشهود است
که بسیاری اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح شد
و اگر این عباد خالصاً لله و طلباً لمرضاته در آیات کتاب
ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند البته ادراک فرمایند
بقسمیکه جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در
آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینمایند حتی خروج
مظاهر اسماء و صفات از اوطان و اعراض و اغماض
ملت و دولت را و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض
معلوم مخصوص و لکن لا یعرف ذلک الا اولو الالباب
اختم القول بما نزّل علی محمد من قبل لیکون ختامه المسک
الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و
قوله الحق والله یدعو الی دار السلام و یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما
کانوا یعملون لیسبق هذا الفضل علی العالم والحمد لله

در این مقام هر کدام امر بهیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی
مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف
و بامری بدیع و شرعی جدید مامور چنانچه میفرماید تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم
درجات و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح
القدس نظر باختلاف این مراتب و مقامات است
که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی
ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل
الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس
اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات
مختلفه آن هیاکل متحده مضطرب و متزلزل میشوند
باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات
کلمات از اختلافات مقامات است اینست که در
مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت
و احدیت صرفه و هویه بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود

زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون
الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله
از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه
ظاهر شده و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید
اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر
بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید
انی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم و از این بیانات محققه مثبته
ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی تا در دین
الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیا
متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انی
انا الله حق است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن
شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله
و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله و اگر نغمه انی رسول الله برآرند این نیز

خود را محو و صرف دانسته اند و ذکر خود را در اثنای حق
شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و
وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر
غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول
گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه
او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید در این زمان
نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده قلم از حرکت
ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر بمقام
ذکر ربوبیت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام
رسالت اظهار رسالت فرموده و همچنین در هر مقام
باقتضای آن ذکری فرموده اند و همه را نسبت بخود داده
اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه
که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و
نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت همه
حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این بیانات

صحیح است حق در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمد ابا
احد من رجالکم و لکن رسول الله و در این مقام همه مرسلند نزد
آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم
النبیین برآرند آنهم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی
نه زیرا که جمیع حکم یکذات و یک نفس و یک روح و یک جسد
و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و
آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی
و ساذج السواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله
این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت
ظاهر شده اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیت
در امکان ظاهر شود و اینست که از آن جواهر وجود در مقام
استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی
سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر درست
ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده
نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا

که از سؤال شده نمود و ما دیگر از اصطلاحات اقوال مطالع
غیبیه و مطالع قدسیه احدیرا اضطراب و تزلزل دست
ندهد باری در کلمات شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک
نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند
و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات قدسیه را
تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای رد
و اعتراض گذارند چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند
علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را
عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
مثل خود ادراک نموده اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن
و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی این واقع شد مثل آنکه مذکور
شد در سؤال از اهلّه که از رسول سؤال نمودند و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للناس بعد از استماع
نفی علم از آنحضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید

[illegible]
جواب مذکور شد کلّ فریاد و واویلا برآوردند که چرا علمیکه
نمیدانند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنّی میدانند و الیوم
چون علمای عصر باسم آنحضرت مفتخرند و آبای خود را
مذعن دیده اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند چنانچه اگر اهل
انصاف باشند و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب
بشنوند البتّه ردّ نمایند و اعتراض کنند و همان سخنهای
قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند با اینکه این جواهر وجود
مقدّس هستند از کلّ این علمهای محدوده و منزّهند از جمیع آنچه
کلمات محدوده و متعالیند از ادراک هر مدرکی کلّ این
علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع اینها در ادراکات
افک محض بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن
علم صمدانی ظاهر میشود علم همان است و العلم نقطة کثّرها الجاهلون
و دلیل بر این و العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء است
این بیان باری چون معنی علم را ادراک ننموده اند و لکن

وجمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم
ومبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی
ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که مفسر باب
العلم تمام المعلوم والقدرة والعزة تمام الخلق باوجود
این کتاب را طلب نموده چند روز بعد در نزد بنده آورد
وگویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه ثانی جائی
بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد
که قریب بیست علم او از شرط معرفت معراج نوشته
وهمچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک
ننموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از
جمله علوم علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را ذکر نموده
و ادراک این علوم فانیه مردوده را از شرط ادراک
علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه
اعتراضات و تهمتها که بهیاکل علم نامتناهی الهی وارد
فنعم ما قال متقصم ذری کسانی را که حق کرد این فیروزان

مجهوله خود را که ناشی از مطالب جهل شده اسم از علم
گذاشته بر سید علوم وارد آورده اند آنچه دیده اند و
شنیده اند مثلاً در کتاب یکی از علماء که مشهور بعلم و فضیلت
و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را
رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً
و تصریحاً مشهود است و این بنده چون ذکر او را بسیار
شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه
نمایم هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته
و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و
مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او
ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت
داده شود باری کتب عربیه او بدست نیامد تا آنکه شخصی
روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی بارشاد العوام است
در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم رائحه کبر و غرور
استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده

و صعود بر آسمان حمد الله منزه از این اشارات است و
مقدس از این حجابات حجاب اکبر را که منیر باید العلم حجاب
الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر افراختیم و بآن
افتخار مینمائیم که الحمد لله سبحات جلال را بنار جمال محبوب
سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم بعضی جهلا
علم با دستمسکیم و نه بعلومی جز تجلی انوار او تشبث داریم
بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر آنکه میخواهد
بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است
با وجود آنکه قسم بخدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده
و بحرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر
معنی علم گفته شود البته مضطرب شود و جهل وجود او منصه
گردد با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعویهای بزرگ نما
از حسد نموده سبحان الله چه قدر متحیرم از مردمیکه باو گرویده
و تابع چنین شخصی گشته اند بسراب قناعت نموده و از بحر ایمان
جسته اند و از رب الارباب معرض گشته اند و از نقطه

اعظم حق و هیچیک از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم
و عقول ملتفت این مزخرفات نشده با آنکه بر هر صاحب
بصیرتی واضح و هویداست که اینگونه علمها لم یزل مردود
حق بوده و هست و چگونه علومیکه مردود است نزد علمای
حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با آنکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل
نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات
مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات
بر خرهای لنگ حق سوار باد پران چون خدنگ
والله هر کس بخواهد سر معراج را ادراک نماید و یا قطره
از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد
یعنی مرآت قلب را از نقوش این علوم غبار گرفته باشد
البته باید پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او
تجلی نماید و الیوم متغمسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک
حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند

سدره است که میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و بعد
بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود باین ذق انک
انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف
او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص هم خود را در کتاب
خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده اثیم فی الکتاب
و عزیز بین الانعام و کریم فی الاسم تفکر در آیه مبارکه
نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین
درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی مقتدای او
شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده و بسامری جهل تمسک
جسته اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق و
مضیء است معرض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان
معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم
احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید و البلد الطیب
یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا و چون

جمیل و جمال حق محتجب زاغ و جمال کلاغ را عجب نموده
و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب فی الحقیقه
حیف است که قلم بتحریر و ذکر امثال این مطالب مشغول شود و یا اوقات
مصروف بان گردد ولیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل و
نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم میاید از جمله علومیکه این مرد
مدعی بان شده صنعت کیمیا است بسیار طالبیم که سلطانی
و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و
و از قول بفعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی
هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان ان
انرا علت علم و جهل نمیدانم با انمرد در همین فقره قیام نمایم
تا صدق و کذب معلوم شود ولکن چه فائده از ناس
اینزمان جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی
نچشیده ام هنوز اثر حدید برگردن باقی است و هنوز
علائم جفا از تمام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و
عرفان و ایقان او در کتابیکه ترک نشد از ان امری دیگر

مفهوم گشت که نغمات ورقاء هویه را احدی درک
ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است
که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیه
بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه
عرضه دارد تا بتأییدات ربانی و افاضات الهی حل
مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولکن ای برادر من شخص
مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت
سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که
محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از
جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر
شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود
و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف
نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش
شبحیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حب و

بغض در قلب نماند که مبادا آن حب او را بجهتی بی دلیل
میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری
باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند
و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید
در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
تراب منقطع شود و بگسلد و برب الارباب در بندد
و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را
از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل ببندد و صمت را
شعار خود نماید و از تکلم بیفایده احتراز کند چه زبان
ناریست افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده
نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را
بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی
ماند و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم
نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید
و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ

واشارات محکمه این است که سالک و طالب با مدد جز
خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرایط
از صفات عالین و نتیجه روحانیین است که در شرایط
مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و
بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق
لفظ مجاهد در باره او صادق میاید و چون بعمل الذین
جاهدوا فینا مؤید شد البته ببشارت لنهدینهم سبلنا
مستبشر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق
و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد
و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و
ریب زایل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را
احاطه نماید و در آن حین بشیر معنوی ببشارت روحانی
از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و
روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید عنایات
و تاییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید

مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین
و متکبرین را نعمت شمرد و در اسحار باذکار مشغول شود
و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را
بنار حب و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد
و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان
دریغ ندارد و رعایت حیوان منظور نماید تا چه رسد بانسان
و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت
خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد
برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطیان
در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان
قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهولست
ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود
و خمر بقا چشد و بملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن
که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات
نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه

اشیار و بد چنانچه اهل لولو لولو را از حجر و انسان سعد را
از خزف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون
از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از
منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت
منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن
شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار
ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه
تسبیح و تقدیس رب الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود
و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید چه گویم
از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر
سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب
رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبة الله بیفزاید در هر
گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل
هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لالهای بدیعش سر نار
موسوی ظاهر و از نفحات قدسیه‌اش نفخه روح القدس

[illegible]
بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بینند و رجوع بآیات صنع و
آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه می‌نماید و بعین الله بدیعه
در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول
مراتب عین الیقین و حق الیقین و نور الیقین و در جمیع
اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه
کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج
تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائحه حق را از فرسنگهای
بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق
کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت
بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل
چون شمس از ظل فرق گذارد و مثلا اگر نسیم حق از مشرق
ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام
کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال
منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی

علوی با هر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید
و در هر ورقش نعمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار
حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی
چنان بان مدینه انس گیرند که ابداً ازان منفک نشوند
دلائل قطعیه را از سنبل محفل شنوند و براهین واضحه را
از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در راس
هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزیین یابد پس ای
حبیب من باید جهدی نمود تا بان مدینه واصل شویم و بعنایات
الهیه و تفقدات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا
باستقامت تام جان پژمرده را در ره محبوب تازه
نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بان فوز فائز
شویم و ان مدینه کتب الهیه است و در هر عهدی مثلاً در
عهد موسی تورات بوده و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد
رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله
کتاب او که رجوع کل کتب بان است و مهیمن است بر

جمیع کتب و در این مداین ارزاق مقدر است و نعم باقیه
مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند باهل تجرید
نعمت توحید عطا فرماید بی نصیبان را نصیب کرم نماید و
آوارگان صحرای جهل را کاس علم عنایت کند و هدایت
و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کل من فی
السموات والارض در این مداین مکنون و مخزون گشته مثلاً
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او
هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و سهم مخالفین و
ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ ماند و همچنین
مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از
انهار ربا غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار
توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع ما یحتاج آن امت در احکام
دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین مذکور
و معین گشته و آنست حجت باقیه برای اهلش بعد از
نقطه فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است

امران و جمیع مامور باتباع ان بوده‌اند تا ظهور بعد
ورسته نشستن و انست که طالبان را برضوان وصال میرساند
و مجاهدان و مهاجران را بسرادق قرب فائز فرماید
دلیلی است محکم و حجتی است اعظم و غیر انرا از روایات
و کتب و احادیث این فخرند زیرا احادیث و صاحبان
حدیث وجود و قولشان بحکم کتاب ثابت و محقق شده
و دیگر انکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
بیشمار چنانچه نقطه فرقان در اخر امر فرمودند که انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی باینکه احادیث بسیار
از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود
این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و انرا سبب اعظم
و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد
باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر
و نفس زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین
طرفین است از عامه و خاصه حجت برای معرفت

عباد قرار فرموده باید دیده و شما و کل من علی
الارض بنوران تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را
از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم زیرا که حجت منحصر شد
بدو یکی کتاب و دیگر عترت که از میان رفتند
پس منحصر شد بکتاب و اول کتاب میفرماید الم ذلک
الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین در حروف مقطعه فرقان
اسرار هویه مستور گشته و لئالی احدیه در صدف حروف
مخزون شده که اینمقام مجال ذکران نه ولکن بر حسب
ظاهر مقصود خود انحضرت است که باو خطاب میفرماید
یا محمد این کتاب منزل از سماء احدیه نیست ریبی و
شکی در ان هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید
که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت
کل من فی السموات والارض و نفس ان ذات احدیه
و غیب هویه شهادت داده بر انکه شک و شبهه در ان
نیست که هادی عباد است الی یوم معاد ایا انصاف

نرساند و کون حمل نماید و کان الله علی ما اقول شهیدا و
همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا
علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون
الله ان کنتم صادقین که ترجمه ظاهر آن اینست اگر
بوده باشید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود
محمد پس بیارید سوره بمثل این سوره منزله و بخوانید شهدای
خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال
سوره اگر هستید راست گویان حال ملاحظه فرمائید چه
مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگست قدر آن که
حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت
نافذه را بآن ختم فرموده و هیچ شیء را آن سلطان
احدیه در اظهار حجت خود با آن شریک نفرموده چه میان
حجج و دلائل آیات بمنزله شمس است و سوای آن بمنزله
نجوم و آنست حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیئی
از جانب سلطان حقیقی در میان عباد هیچ فضلی بآن

بست لعل اعظم را که خدا شهادت بر حقیت آن داده و
حکم بر حقیت آن فرموده این عباد در آن شک نمایند
و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و حصول
معارج معرفت قرار فرموده از آن اعراض نمایند و امر
دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تمسک نمایند
که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر
امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای
هدایت خلق بود البته در آیه مذکور میشد باری باید از
امر مبرم الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر رفت
تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق
این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه این
واضحست که هر کس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه
مصدق کتب قبل از فرقان هم بوده و این معانی از
ظاهر آیه مستفاد میشود و اگر معانی مستوره آن ذکر
شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البته زمان باخر

اگر تلویح این آیه را التفات شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از
انبیا نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در
ارض ظاهر نشده بلکه اعظم ازین حجت حجتی ممکن نه الا
ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک اثیم
یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره
بعذاب الیم یعنی وای بر افاک کننده گناهکار که میشنود آیات
نازله از سماء مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس
استکبار مینماید گویا نشنیده از این پس بشارت ده او را
بعذابی دردناک اشارت همین آیه کل من فی السموات
والارض الکفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربهم
یتفرسون چنانچه الیوم میشنوید که اگر از آیات الهیه قرائت
شود احدی اعتنا ندارد گویا پست ترین امر نزد شان
آیات الله است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده
و نخواهد بود بگو بایشان ای بیخبران میگویید آنچه را قبل
پدران شما گفتند اگر ایشان ثمری از شجره اعراض نمودند چه

رسد و هیچ امری بران سبقت نگیرد و لئالی الهیه
و مخزن اسرار احدیه و انست خیط محکم و حبل مستحکم و
عروه وثقی و نور لایطفی شریعه معارف الهیه ازان در
جریانست و نار حکمت بالغه صمدانیه ازان در فوران
این ناریست که در یک حین دو اثر ازان ظاهر است در
مقبلین حرارت حب احداث نماید و در معرضین برودت
غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی بگذریم و بآنچه حجت
خود قرار فرموده راضی شویم و سر منتهیم خلاصه حجت و
برهان این آیه منزله اعظم از آن است که این علیل توانا
اقامه دلیل نماید و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و هو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل و همچنین
میفرماید تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق
فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون میفرماید آیت
آیات منزله از سماء هویه میخوانیم بر شما پس بکدام
سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان میآورید

قائم گشته اند سبحان الله کمال تحیر حاصل است از عباد که
بعد از ارتفاع اعلام مدلول طلب دلیل مینمایند و بعد از طلوع
شمس معلوم باشارات علم متمسک جسته اند مثل اینست که
از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان
در اثبات فیضش برهان جویند حجت آفتاب نور او است
که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیسان جود
او است که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور
از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جرز از رحمت نیسانی
فضلی احصا ننماید عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز
نقشی که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا و در جای
دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا
ان قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه
تلاوت کرده میشود برایشان آیات ما نیست حجت ایشان
مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستید راستگویان
مشاهده نما که چه حجتها بر آن رحمتهای کامله واسعه منکر گشتند

شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مقر خواهید
یافت فالنار مثویهم فبئس مثوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید
و اذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید
آنرا از روی استهزا از برای ایشان است عذابی خوار کننده
از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان
دیگر بیاور آن یکی فاسقط علینا کسفا من السماء میگفت و دیگر
ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
مذکور میداشت مثل یهود آن عهد موسی که تبدیل نمودند
مائده سمائیه را باشیای خبیثه سیر و پیاز این قوم هم طلب
تبدیل مینمودند از آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه چنانچه
الیوم مشاهده میشود که مائده معنویه از سماء رحمت الهیه و
غمام مکرمت سبحانیه نازل است و بحور حیوان در رضوان
جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون
کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و بر کنار شوره که ملح اجاج است

حتی لغایت لغو و غیر مقبول است همه از روی کبر و غرور
گفته میشود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام
انها را محکم حفظ نمایند با انکه نزد حق این عوام از علمای
ایشان که از حق اعراض نموده اند لغایت مقبولتر و پسندیده
ترند و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمامات معنویه
دخلی بعلم ظاهری ندارد این منوط بصفای قلب و تزکیه
نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجود
که حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند و از
سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان بگلهای حکمت و لالهای
معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم
و همچنین میفرماید والذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک
یئسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید
و یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون مضمون این
ایه را بصحت مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل ایات
چه میگفتند ایا ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعری

بایاتی که حرفی از ان اعظم است از خلق سموات و ارض
و مردگان وادی نفس و هوی را بروح ایمان زنده
میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر
بیرون آر این بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از
این ایات برای کل من علی الارض حجتی است محکم و
برهانیست معظم که جمیع ارض را کفایت میکند لو انتم فی
ایات الله تتفکرون و در همین ایه مذکوره لئالی اسرار
مکنونست اگر فی الجمله دردی یافت شود و دوا میرسد
گوش بحرفهای مزخرف عباد ندهید که میگویند کتاب
و ایات الله از برای عوام حجت نمیشود زیرا که نمی فهمند و احصا
نمیکنند با انکه این قران حجت است بر مشرق و مغرب
عالم اگر قوه ادراک ان در مردم نبود چگونه حجت بر
کل واقع میشد از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف
نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب
اوست و عوام استعداد ادراک ان ندارند باری این

میکند خدا کسی را که او ست اسراف کننده و شک
آورنده در کار خود پس از این آیه ادراک فرمائید
و یقین کنید که در هر عصر امم آن تشبث بآیه از کتاب تمسک
جسته اند باینگونه حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید
در ابداع سبب باید مثل آنکه امم انجیل را که مذکور شده
ان استدلال بان نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمیشود
پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل
و اکثری از کل مبتلا باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل
فرقان را می بینی که چگونه مثل امم قبل بذکر خاتم النبیین
محتجب گشته اند با آنکه خود مقرند بر آنکه ما یعلم تأویله
الا الله و الراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و امهاتها
و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان میفرماید که قدری بلطف
هوای ایشان واقع میشود هست که نمیشوی که چه میگویند
و چه میکنند و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین
یعنی آنهائیکه الهی بجز هوی اخذ نکرده اند و بغیر ذهب

مجنون گفته آنحضرت را شاعر مینامیدند و بآیات الهیه سخریه مینمودند
و میگفتند این کلمات اساطیر الاولین است یعنی کلماتیست که قبل گفته
شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده میگوید از خداست
چنانچه الیوم مثل همان را میشنوید باید که نسبت باین مرسل میدهند
میگویند که آنکلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده یا کلماتیست مغلوط
قد کبر قولهم و صغر شأنهم و بعد هم هست که بعد از این انکارها و اعتراضها
که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب نباید نبی
مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود و باید شخصی باید که مکمل شریعت
قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدل بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد و لقد جاءکم یوسف من
قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما جاءکم به حتی اذا هلک قلتم لن
یبعث الله من بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب
و بتحقیق آمد شما را یوسف از پیش با بینه ها پس همیشه بودید
در شک از آنچه آمد شما را بآن تا چون هلاک شد گفتید
مبعوث نمیگرداند خدا بعد از او رسولی را همچنین اضلال

مذهبی ساخته اند وحجبات علم حجب نفسه اند وبضلالت
این گمراه شده اند چنانچه بتصریح تام رب الانام میفرماید
افرایت من اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم وختم علی سمعه
وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله
افلا تذکرون یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای
خود خواهشهای نفس خود را واضلال کرد او را خدا بر علمی
ومهر نهاد بر گوشش ودلش وگردانید بر چشمش پرده پس
که هدایت میکند او را از بعد خدا آیا پند نمیگیرید در
معنی واضله الله علی علم اگرچه در ظاهر آنست که ذکر شده
ولیکن نزد این فانی مقصود از آیه علمای عصر بودند که اعراض
از جمال حق نمودند وبعلوم خود که از نفس وهوی ناشی
گشته متمسک شده بر نبأ الهی وامر او احتجاج مینمودند
قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون وهمچنین میفرماید
واذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان
یصدکم عما کان یعبد آباؤکم وقالوا ما هذا الا افک مفتری

والحق یقول وچون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره
فجره آیات قدسیه احدیه گویند این مشرکان از حق بیخبران
نیست این رسول پروردگار مگر مردیکه میخواهد منع کند
شما را از آنچه که میپرستیدند آنرا پدرهای شما ودیگر گفتند
نیست این مگر کذبی افترا کرده شده بشنوید ندای قدس الهی
ونوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح انذار فرموده
مکذبین آیات را وبیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را
وبعد ناس را ملاحظه فرمایید از کوثر قرب واعراض و
استکبار ایشان ومانرا بر از جمال قدس با آنکه آن جوهر
لطف وکرم هیاکل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرمود
وآن فقیران حقیقی را بشریعه قدسیه غنا ودلالت مینمود
مع ذلک بعضی میگفتند این مرد نیست افترا کننده بر
پروردگار عالمیان وبعضی میگفتند این منع کننده است
ناس را از شریعه دین وایمان وبرخی نسبت جنون
میدادند وامثال ذلک چنانچه الیوم مشاهده میکنند

چه سخنهای لغو که بان جوهر بقا گفته اند و چه نسبتها و خطاها
که بان منبع و معدن عصمت داده اند با انکه در کتاب
الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات
انذار فرموده مکذبین و معرضین ایات منزله را و بشارت
فرموده مقبلین انرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر
ایات منزله از سموات قدسیه بدعیه نموده اند و حال
انکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین
عنایتی نشنیده که ایات بمثابه غیث نیسانی از غمام
رحمت رحمانی جاری و نازل شو و چه که انبیای
اولوا العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون
شمس واضح و لایح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که در
دست هست و مشاهده شده و ایات ان احصا گشته و
از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی
احصا ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میاید و چه
مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج

شده و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده
ای برادر باید چشم گشوده تفکر نموده و ملتجی بمظاهر الهیه شد
که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح
مذکوره در الواح متنبه شویم اعتراض بر منزل ایات
نکنیم امرش را بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان
و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت
وارد شویم و در شاطی فضل ساکن باشیم و انه لعباده
لغفور رحیم و همچنین میفرماید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون
منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من
قبل ان اکثرکم فاسقون چه قدر واضحست مقصود
در این ایه و چه مبرهن است حجیت ایات منزله و این
ایه در وقتی نازل شده که کفار باسلام اذیت نمودند
و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
انحضرت که بخدا کافر شده اید و بساحری کذاب مؤمنین
و موقن گشته اید و در صدر اسلام که هنوز امر بر جمیع

و یا انکه مؤمن شوند منزل آیات را باین استدلال که خود
فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید حاشا ثم
حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیّه را از ابواب رحمت
خود براند و متمسّکین بحجّت ثابته را تهدید بقهر نماید اذ انّه
مثبت الحقّ بآیاته و محقّق الامر بکلماته و انّه لهو المقتدر
المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزّلنا علیک کتابا
فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الّا
سحر مبین و اکثری آیات فرقانیه مدل و مشعر بر همین مطلب است
و این بنده اختصار نمودم باین آیات مذکوره و حال ملاحظه
فرمایند که در جمیع کتب جز آیات را که حجّت قرار فرموده
برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا انکه
متمسّک شوند و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین
آیات و استهزا کننده آن وعده نار فرموده اند چنانچه
معلوم شد حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب
و صحائف و مناجات بی انکه نزد تعلیم اخذ نموده باشد

ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
انحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیّت و زجر
و رجم و سبّ بر آن مقبلین الی الله معمول میداشتند
در اینوقت این آیه مبارکه از سماء احدیّه نازل شد برهانی
واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرموده اصحاب انحضرت را
که بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیّت میکنید ما را
و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشد مگر انکه ایمان آوردیم
بخدا و بآیاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمّد و همچنین آیاتیکه
نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود نیست تقصیری از ما
مگر انکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمّد نازل شد
و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را
من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این
دلیلی است که سلطان احدیّه تعلیم فرموده عباد خود را
مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده
شرق و غرب را از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند

فقد هدیناک السبیلین فی هذین المنهجین ثم امش علی ما تختار
لنفسک و هذا قول الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله
ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه
در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمیکه معروف بنبوده
و علاقه بدنیا و جهتی نداشته اند از اصفیا تمسک بشمس نبوت میجستند
و با نوار قمر هدایت مهتدی میشدند و ملجا اهتدا میگشتند
لهذا این بود که علمای عصر و غنیای عهد استهزا مینمودند
چنانچه از لسان آن کفار ان میفرماید فقال الملأ الذین کفروا
من قومه ما نریک الا بشراً مثلنا و ما نریک اتبعک الا
الذین هم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل
نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیه
میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی
بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و غنیا
و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و
امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند

آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این نفس ابرحجر
شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد
ظلمانی آیا تمسک میشوند که بفلان حدیث تمسک جستیم و
چون معنی اثر از مظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض
نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله
علت آنکه بعضی از انبیا اولوالعزم بودند نزول کتاب
بود بر آنها و این مسلم است با وجود این چگونه جائز است
که بر صاحب کتب که چندین مجلدات از او ظاهر شده
بحرفهای فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای
القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر
شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد
پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند
و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس
رحمانی احتراز جویند و او را باز نمایند نمیدانم بچه تمسک
جویند و بکدام وجه اقبال کنند بلی و لکل وجهة هو مولیها

و اما در ایام ظهور ظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین
و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کاس قرب و وصال
مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان
در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که
شاید سبب استقامت نفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه
شود از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور
شدند لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر
علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر
و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی
و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمة الله مازندرانی و ملا یوسف
اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی
و ملا مهدی کندی و برادر او و ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی
و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که
اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده جمیع اینها
مهتدی و مقر و مذعن گشتند برای شمس ظهور بقسمی که

الکری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال
پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق
نمودند جمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینههاشان
محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان
مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرده
آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردن آنها مسح گشت
و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این
نفوس قدسیه که بانطریق جان در راه دوست دادند
که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت
نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را
بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر
قرب را بچشمههای شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال
ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف
دنیا مشغول شده اند و از رب اعلی دور مانده حال
انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است

که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
مطابق بنحویکه تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس
فی اصطبارهم و بما حملت اجسادهم و با شهادت این صنفین
که بحرفی بهوای نفس نفسی برنیارند و از قفص ظنونات تالله
نجاتی نیافته اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر
چون خفاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند
و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دنیه
کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی
غافل شده اند روز بجان در تلاش معاش شوند و شب
در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملتی
جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسک
شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم
و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذشته اند
اغماض نمایند آیا نبود که از قبل امر سید الشهدا را اعظم
امور و اکبر دلیل بر حقیت آنحضرت میشمردند و میگفتند در

عالم

عالم چنین امری اتفاق نیفتاده و هیچ یا این استقامت
و ظهور ظاهر نشد با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد
نیافت ولکن این انوار مقدسه هیجده سنه میگذرد
که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر اینها باریده و چه
عشق و حب و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل
سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است
با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ
عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب
مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها
طالب عزت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی
جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این
آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است
که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع
من علی الارض حجت کافی و دلیل وافی است لو کان
الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا

و غیره حال ملاحظه نمائید که چگونه محک الهی بعضی
کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز داده و مع ذلک
هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه
و ریاست ظاهریه مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی
علیک ایام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظنون
و الاوهام الی متی تکون راقدا علی بساطک فارفع رأسک
عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال
لعل تشرق علیک بانوار الجمال و السلام و لکن معلوم
باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره
نداشتند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر
که بر مسند حکم جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الا
من شاء ربک چنین امری در عالم ظهور ننمود و قلیلی و
قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از
علمای مشهور که زمام امور در قبضه حکم ایشان بود اقبال
ننمودند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع کوشیدند بقسمی که

[illegible]
کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادعا و دعاوی
کل عباد را باین محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب
تمیز دهد اینست که میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین
حال ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نص کتاب
شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان
و مال و زن و فرزند و کل ما یملک را انفاق نموده اند و
باعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این
طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی
مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب
از مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اول
صدر احتراز جسته اند بر بطلان این نور لائح جائز
و مقبول است با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته اند
و اینقدر ادراک نموده اند که از ذره از اعتبار ظاهری
ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال

ورعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود و چنانچه کل
استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند
و اعتنا نفرمودند اما میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته
ربانی قسم بخدا اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید
فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی
باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی و باشد قلبش
متصل بفیوضات رحمانی و نفسش مطمئن بعنایات ربانیه
آیا این را بچه حمل میکنند آیا بجنون نسبت میدهند چنانچه
بانبیای قبل دادند و یا میگویند برای ریاست ظاهره
و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرض شده اند
سبحان الله در اول کتاب خود که از قیوم الاسما
نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار
از شهادت خود میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند
یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی
سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله

با سواه فدا و بخصوص تجمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر
فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در
توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار
و مقصود از این ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور
مستغاث فی البقیة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور
بیان جمعی از علما موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشد
و نخواهند یا نمیتمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال
الهی محروم گردند ملا این علما که مذکور شد اکثری معروف
نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه
جمیع مقدس و منزه بوده اند ذلک من فضل الله یؤتیه
من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل
مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که
با اینکه در سن شباب بودند و امریکه مخالف کل اهل ارض
از وضیع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان

آل سلطان میاید میدوند و با وجود این جسارتهای غیر
لا تفقه که بمطالع قدسیه نسبت میدهند کذلک نذکر لک ما اکتسبت
ایدی الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم
القیمة و عنده یبشرهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی الاخرة عذابا
تحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله
لم یکن قادرا علی شیء و کانت یده عن الفضل مغلولة و
استقامت بر امر حق است بزرگ و برهانی است عظیم
چنانچه خاتم انبیا فرموده‌اند شیبتنی الآیتین یعنی پیر نمود
مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است
چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید
که این سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه بتبلیغ
امر الله قیام فرمود و چه قدر استقامت از آن جمال احدیت
ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند
حاصلی نبخشید آنچه اذیت بآن سدره طوبی وارد میاوردند
شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل‌تر میشد چنانچه این فقرات

العلی مقتصما قدیما و همچنین در تفسیرها تمنای شهادت
خود را نموده‌اند کما فی سمعت منادیا ینادی فی سری
افد احب الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین
علیه السلام فی سبیلی و لولا کنت ناظرا بذلک السر
الواقع فوالذی نفسی بیده لو اجتمعوا ملوک الارض
لن یقدروا ان یاخذوا منی حرفا فکیف عبید الذی
لیس لهم شأن بذلک و انهم مطرودون الی ان قال
لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله
آیا صاحب این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر
صراط الهی مشی مینماید و یا بغیر رضای او امری طلب
نموده در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر
بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از
روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس
نشناسند و بغایت حق ناشناسان که چشم از جمیع اینها
پوشیده‌اند و بتقبیح ذری چند که از ظلمات افئده

واضحست واحدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان را
درباخت و برفیق اعلی شتافت و از جمله دلائل ظهور
غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر
معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال
ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند
مع ذلک باندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار
از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد بقسمی که
از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس
لاهوتی هویدا گشت و چه مقدار قلوب صافیهٔ رقیقه که از
آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چه قدر رشحات علمی از
آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با آنکه در
هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزه بر منع و ردّ ایشان بر
خاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه
نفوس قدسیه را که جواهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند
و چه هیاکل روحی که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود

بشدترین عذاب هلاک نمودند مع ذلک هر یک از
آن وجودات تا دم مرگ بذکر ذکر الله مشغول بودند و در
هوای تسلیم و رضا طائر و بقسمی این وجودات را
تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش
مرادی نجستند و بجز امرش امری نخواستند رضا برضایش
دادند و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر نمائید آیا
چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده
و جمیع این قلوب منزه و نفوس مقدسه بکمال رضا در
موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت جز شکر از ایشان
ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این
رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض
و عداوت با این اصحاب داشتند چنانچه اذیت و ایذای
این طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب
فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی
از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شده و آیا

اگرچه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتیم
ولکن نظر بمحبّت آنجناب چند روایتی که مناسب این مقام است
ذکر مینمائیم با آنکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر
شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و فی الحقیقه جمیع
کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی
قدری تأمّل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن
سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک مینماید ولکن چون
همه ناس بر یکشأن و یکمقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر
مینمائیم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجّت الهی بر اعالی و ادانی
عباد تامّ و بالغ گردد و از جمله احادیث اینست که میفرماید
اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق والغرب حال باید
قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف امتناع مقرّ
گزید و تفکّر ساعةٍ خیرٌ من عبادة سبعین سنة را منظور داشت
که آخر سبب این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار

چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت و با اینهمه ایذا
و اذیّت محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع
عباد و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد
و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت باری در
جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکّر فرمائید
تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطّلع گردید تا بعنایت رحمن
روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان
مستریح و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر
فی الجمله تفکّر نمائید علاوه بر همه این مطالب مقرّره و دلائل
مذکوره همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این جوانمردان
میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقیّت
ایشان است و در هر آن که تفکّر در اعتراضات جمیع
مردم از علما و فضلا و جهّال فرمائی در این امر محکمتر
و راسختر و ثابت‌تر میشوی زیرا که جمیع آنچه واقع شده از
قبل معادن علم لدنّی و مواقع احکام ازلی خبر داده‌اند

بمثل شمس در وسط سما لایح مع ذلک عبا و در تیه جهل و نا
سرگردان مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه
و روایات محققه که جمیع دال است بر شرع و حکم جدید
و امر بدیع با منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری این حصر را میگویند و از
جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای
ندبه است که میفرماید این المدخر لتجدید الفرائض والسنن
واین المتخیر لاعادة الملة والشریعة و در زیارت میفرماید
السلام علی الحق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدی
کیف سیرته قال ع یصنع ما صنع رسول الله و یهدم ما کان
قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه فرمائید که با
وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر
احکام مینمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در
ارکان عالم سرا و جهرا و ظاهرا و باطنا چه اگر بهیچوجه
امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیه لغو خواهد

حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را لعن نمایند چنانچه
مستفاد از حدیث میشود و این واضحست که سبب نسخ قواعد
و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس بان محدود
گشته اند و الا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حکم
نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه بان مشغولند دیگر ابدا بینهم
اختلاف و فساد در ملک ظاهر میشود و مصدق و مثبت این
حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع الی شیء نکر باری
چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیه مردم را
بانقطاع تمام میخوانند از آنچه که در دست دارند و این ندای
الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان
و امتحان رو میدهد و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر
این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمینمایند و لیکن
آن احادیثی که صحت و سقم آن معلوم نیست متمسک بانها
جسته اند که چرا ظاهر نشد و حال آنکه آنچه را هم که تعقل
نموده اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامات حق

بود و با آنکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است سفرها
یظهر من بنی هاشم صبیّ ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال
و اکثر اعدائه العلماء و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر
مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبیّ من بنی هاشم و یأمر الناس
ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید
علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعوا الیه خوب
وصیت ائمه دین و شرح یقین را عمل نمودند با اینکه میفرمایند
اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را بکتاب
جدید الهی و احکام بدیع ربانی بشتابید بسوی او و مع ذلک
جمیع حکم کفر و خروج از ایمان بآن سید امکان دادند
و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی بلکه با شمشیرها
کشیده و قلبهای پرکینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمایند
که بچه صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این احادیث
ظاهره مدلّه و اشارات واضحه محققه جمیع ناس از جواهر
صافی معرفت و بیان معرض شده اند و بمظاهر ضلالت

وطغیان اقبال نموده اند و با این روایات وارده و
کلمات نازله میگویند آنچه گفتند بآن قائل است و اگر جوهر
حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود
فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف قول ائمه دین
و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
نشده چنانچه الیوم امثال این سخنهای بیفایده از این
هیاکل فانیه ظاهر شده و میشود و حال این روایت را
ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار
فرموده اند در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم
صبیّ ذو احکام جدید فیدعو الناس فلم یجبه احد و
اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا
خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث
چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده مینمایند و شاعر
براین نشده که آنحضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالس شده و
کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی بسبقت ننماید

کل او بیناست و امر او آنه انبیاء و اولیاء و اصفیا بآن
اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته اند این
هیچ رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان
میکنند اگر مطابق نشد رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم
یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل
سبیلا آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است
در ایام آنحضرت و این امورات بدیعه سبب اختلاف
ناس میشود بقسمیکه جمیع علما و فقها حکم بر قتل آنحضرت و
اصحاب او کنند و همه اهل ارض بمخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف
قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب
فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی
رؤس الترک و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشوا الو

بر کیفیت ظهورات او و هیچ عرفانی احاطه نماید برتبت
امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوط است و تمام
امور بامر او محتاج و ماسوای او بامر او مخلوقند و بحکم
او موجود و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمتهای
غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در
ینبوع از صادق بن محمد وارد شده که فرمود العلم
سبعة و عشرون حرفا فجمیع ما جائت به الرسل حرفان
فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا
اخرج الخمسة و العشرین حرفا حال ملاحظه فرمائید که
علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیا
را از آدم الی خاتم دو حرف از آن بیان فرموده اند و بر
این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر
میفرماید جمیع این بیست و پنج حرف را از این بیان
قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از
کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک

والزنة فی نسائهم ولکنا ولیا فی حقا حال ملاحظه
فرمایید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد
چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشانرا
اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را
سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود
بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث
برای چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل
این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح
مقدسه را سبب وصول بمعارج قرب شمرند و دیگر
ملاحظه فرمایید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله
در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضه کافی در بیان
زوراء میفرماید وفی روضة الکافی عن معویة بن وهب
عن ابی عبدالله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک
یقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت
نعم قال اتیت سوق الدواب قلت نعم قال رأیت

جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها ثمانون
رجلا من ولد فلان کلهم یصلح للخلافة قلت من یقتلهم قال
یقتلهم اولاد العجم اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از
قبل بیان فرموده اند و حال ملاحظه فرمایید که زوراء موافق
این روایت ارض ری است و این اصحاب را در آن مکان
بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجوهات
قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است
وشنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا
این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن بمثل شمس
در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمینمایند و اقبال بحق نمیجویند
و بعضی احادیث که معنی آنرا ادراک نموده اند از ظهور حق
و جمال الله اعراض جسته اند و بیشتر تغیر گزیده اند نیست این
امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد اینست که صادق
بن محمد میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل
السماء منهم خرجت الفتنة والیهم تعود و ازهیار و علما

بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در
فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس
باطل را بدیدهٔ بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رائحهٔ
حسدی وزیده که قسم بمربی وجود از غیب و شهود که از
اول بنای وجود عالم با آنچه انزال اولیه تا حال چنین
غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه جمعی
که رائحهٔ انصاف را نشنیده اند رایات نفاق بر
افراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند
و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با آنکه
با احدی در امری افتخار ننموده و بر نفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی
بغایت بردبار و در ایکال با فقرا مثل فقرا بودم و با علما
و عظما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فو الله الذی لا
اله الا هو با آنهمه ابتلا و باساء و ضراء که از اعداء
و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احباء وارد شد

بیان هستند عاقبتم که چنین مشی نمایند و بجوهر الهی
و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر غیبی
در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد
شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم
نامتناهی ربانی مخاصمه ننمایند اگرچه با جمیع این وصایا
دیده میشود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت
معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی این جمال قدمی
برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در
کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور
شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند
و گویا مشاهده میشود نفسیکه بکمال زهد و تقوی موصوف
و معروفست بقسمی که جمیع ناس اطاعت او را
فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن
اصل شجرهٔ الهیه قیام نماید و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضه
برخیزد و اینست شأن ناس باری امیدواریم که اهل

معهد و هم حرقت و مفقود و محبت باری چه اظهار نمایم
که امکان نه اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه و این
عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امور
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم
و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده
در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود
و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد
و چه ایامی که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله
و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود
بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضر و نفع و صحت
و سقم نفسی اطلاع نبود و بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است
و تیر تقدیرش مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات
نه و از اراده اش جز رضا چاره نه قسم بخدا که این مهاجرتم
خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه

و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر
انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضر احدی نشوم
و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود
و امری منظور نه اگرچه هر نفسی محملی بست و بهوای خود
خیالی نمود باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم دیگر قلم عاجز است
از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه میگذرد
که اعدا در اهلاک این عبد فانی نهایت سعی و اهتمام
دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از
احباب نصرت ننموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشتند
بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل
غیث هاطل وارد میشود و این عبد در کمال رضا جان
بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی
این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود
و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح

نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند فی حدیث المفضل
سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال علیه
السلام فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیرست
از این عباد که چگونه با این اشارات واضحهٔ لائحه از حق
احتراز نموده اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن
خلاصهٔ فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده فی
البحار ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی
و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی الخوف و
الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة
من یوسف السجن و التقیة و العلامة من محمد یظهر بآثار
مثل القرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را
مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده اند مع ذلک احدی
متنبه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبه شوند الا
من شاء ربک ان الله یسمع من یشآء و ما انا بمسمع من
فی القبور و بر جناب معلوم بوده که اطیار هویه و حمامات

بامره آذان ظهور نشنفته اند و هم و کفی بالله شهیداً اختم
القول بلا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون
صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند و کامی بکام
نفس بر نداشته اند دلائل و براهان و حجت را که جمیع مشعر
بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلک
چهارم مشاهده نمائید حال اعراض خلق را از جمال الهی
و اقبالشان را بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همه این آیات
متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعهٔ ربانیه است
در بین عباد و این احادیث واضحه که اصرح از بیان فی
تبیان است از همه غافل و معرض شده اند و چند حدیث
که با دراک خود مطابق نیافته اند و معنی آنرا ادراک
ننموده اند متمسک بظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی
الجلال و زلال بیزوال جمال لا یزال محروم و مأیوس
مانده اند ملاحظه فرمائید که در اخبار سنهٔ ظهور آن هویه
نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعر نشده اند و در

و نرید منها احدی و سبعین وجهاً و لنا لکلّ منها المخرج
باری ذکر اینمراتب برای آنست که از بعضی روایات
و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب
نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی
حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه
دین چه بوده چنانچه از حدیث مستفاد میشود پس باید
عباد باینگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند
و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب
ظاهر و واضح شود و لکن احدی از اهل ارض مشاهده
نمیشود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع
بمظاهر احدیه نماید کلّ در ارض نسیان ساکن و باهل بغی
و طغیان متّبع و لکن الله یفعل بهم کما هم یعملون و ینساهم کما
نسوا لقائه فی ایّامه و کذلک قضی علی الّذین کفروا و قضی
علی الّذینهم کانوا بآیاته یجحدون و اختم القول بقوله تعالی
و من یعش عن ذکر الرّحمن نقیّض له شیطاناً فهو له قرین

ازلیه را وده بیان است بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب
و حجاب فرموده و میفرمایند تا سراجی باشد هدایت
کننده و نوری راه نماینده تا سالکین را بمعارج
قدس رساند و طالبین را ببساط انس کشاند چنانچه
مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه و سا باقی
با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلّین آنچه در قلب
پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد اینست
که صادق بن محمّد میفرماید و الله لیمحّصنّ و الله لیغربلنّ اینست
میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را بآن امتحان
میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر قلوب
مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرّده و مقصود در امثال
اینگونه بیانات معانی ظاهره که مردم ادراک مینمایند
نبوده و نیست اینست که میفرماید لکلّ علم سبعون وجهاً
و لیس بین النّاس الّا واحد و اذا قام القائم یبثّ
باقی الوجوه بین النّاس و ایضاً قال نحن نتکلّم بکلمة

ومن اعرض عن ذكري فان له معيشة ضنكا وكذلك نزل من قبل لو انتم تعقلون

المنزول من الباء والهاء والسلام علي من سمع نغمة الورقاء في سدرة المنتهي فسبحان ربنا الاعلي ١٥٢

قد تمت الكتاب علي يد اقل الكتاب ١٥١ في شهر ذيقعده
سنه ١٣١٠ من الهجرة